

به نام خلق زیبایی ها

جزوه ادبیات فارسی – پایه دبیرستان
مهذیزاده – دبیر دبیرستان نمونه دولتی البرز

Tel : 09126124465

فهرست مطالب:

2	1. شعر و ادبیات
2	1-1 تعریف ادبیات
2	2-1 نظم و نثر
2	3-1 قافیه و ردیف
3	4-1 نثر مسجع
3	2. قالب های شعری
3	1-2 مثنوی
4	2-2 قصیده
5	3-2 غزل
6	4-2 دوبیتی
6	5-2 رباعی
6	6-2 ترجیع بند
7	7-2 قطعه
8	8-2 مسمط
8	9-2 شعر نو
8	3. آرایه های ادبی
8	1-3 تشبیه
9	2-3 استعاره
10	3-3 جان بخشی
11	4-3 کنایه
11	5-3 مجاز
13	6-3 مراعات النظر
13	7-3 تلمیح
14	8-3 تضمین
14	9-3 ضرب المثل
15	10-3 تضاد
15	11-3 تناقض
15	12-3 عکس
16	13-3 اغراق
16	14-3 حسن تعلیل
16	15-3 لف و نشر
17	16-3 تمثیل
17	17-3 اسلوب معادله
17	18-3 ایهام
18	19-3 ایهام تناسب
18	20-3 حس آمیزی
19	21-3 واج آرایی
19	22-3 سجع
19	23-3 جناس
20	24-3 اشتقاق
21	4. دستور زبان فارسی
21	1-4 جمله
22	2-4 نهاد
22	3-4 فعل
30	4-4 حروف اضافه و حروف ربط
30	5-4 قید
31	6-4 صفت
32	7-4 ترکیب وصفی و اضافی
32	8-4 اسم
33	9-4 ضمیر
36	10-4 گروه اسمی
39	11-4 بدل و جمله معترضه
40	5. روابط واژگان
40	6. منابع و ماخذ

1. شعر و ادبیات :

1-1 تعریف ادبیات:

ادبیات ، جمع ادبیه(منسوب به ادب) است ودانش های ادبی و آثار ادبی را شامل می شود. ادبیات یکی از گونه های هنر است و کلمات ، مصالح و موادی هستند که شاعر و نویسنده با بهره گیری از عواطف و تخیلات خویش آن هارا به کار میگیرد و اثری ادبی و هنری پدید می آورد.

در آثار ادبی ، نویسنده و شاعر میکوشد اندیشه ها و عواطف خویش را در قالب مناسب ترین و زیباترین جملات و عبارات بیان کند. این آثار همان گفته ها و نوشته هایی هستند که مردم در طول تاریخ آنها را شایسته نگهداری میدانند و از خواندن و شنیدن شان لذت میبرند. ادبیات آنگونه سخنانی است که از حد سخنان عادی برتر و والاتر بوده و مردم آن سخنان را در خور ضبط و نقل دانسته اند و از شنیدن آنها دگرگون گشته اند و احساس غم و شادی یا لذت و الم کرده اند.

1-2 نظم و نثر :

نظم در لغت به معنای به هم پیوستن است و در معانی دیگری هم آمده است:
1. به رشته کشیدن جواهر 2. ترتیب دادن 3. آراستن.

در اصطلاح ادب به سخنی که موزون (وزن دار) باشد سخن منظوم می گویند به عبارتی دیگر سخنی که شعر باشد را سخن منظوم گویند. قالب های مثنوی رباعی غزل و... منظومند.
شاعر در سخن منظوم خود را ملزم به رعایت وزن و آهنگ و مواردی می کند تا کلامش را مؤثر و زیبا بیان کند.
مثال برای نظم از غزلیات مولوی :

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

نثر در لغت به معنای پراکنده است و در اصطلاح به سخنی که شعر نباشد سخن منثور می گویند. بعضی از نثر ها ساده اند و زبانی بعضی هم ادبی و گاهی دشوار و سخت.

مثال برای نثر :

کتاب ها باغ و بوستان دانشمندان اند. زمانی که با مطالعه ی کتاب خوب سپری می شود، روح و روان خواننده در گلزار کلام کتاب سیر می کند و به لذتی می رسد که شاید نتواند آن را به گونه ای که هست توصیف کند.

1-3 قافیه و ردیف :

هر شعر نظمی باید قافیه داشته باشد ، به کلماتی که در انتهای هر مصراع می آیند و هم وزن هم هستند و در حرف آخر با هم مشترک هستند را قافیه می گویند. به ابیاتی که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد، مصراع می گویند.
به کلماتی که دقیقاً مثل هم هستند و بعد از قافیه می آیند ردیف گفته میشود.

مثال برای شعری که هم ردیف داشته باشد و هم قافیه :

مسلمانان مرا وقتی **دلی** بود که با وی گفتمی **گر مشکلی** بود
به گردابی چو می افتادم از غم به تدبیرش امید **ساحلی** بود

بود در مصراع اول، دوم و سوم ردیف است و دلی، مشکلی و ساحلی قافیه است
مثال برای شعر بدون ردیف:

ای نعمت ولایت تو، بهترین **نعم** وی لطف بی نهایت تو شامل **امم**
هم کاشف الغومی و هم باقر العلوم هم چشمه کمالی و هم منبع **حکم**

کلمات **نعم**، **امم** و **حکم** ردیف نیستند (چون قرار ما این بود که ردیف ها مثل هم باشند) پس اینها قافیه هستند.

*اما باید به این نکته دقت کنید که کلماتی که ردیف قرار میگیرند بای هم معنا هم باشند. در غیر این صورت دیگر ردیف نیستند و قافیه می باشند.

در این بیت :
زبان خامه ندارد سر **بیان** **فراق** وگر نه شرح دهم با تو **داستان** **فراق**
در بیت بالا دو واژه فراق ردیف هستند، چون معنای یکسانی دارند.

اما در بیت :
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
دو واژه نیست باد قافیه هستند. چون معنای یکسانی ندارند. (اولی : باد نیست - دومی : نیست و نابود شود)

1-4 نثر مسجع :

نثر مسجع نوشته ای است که در آخر جملات آن کلمات هماهنگ یا همان سجع آمده باشد. سجع در نثر به منزله قافیه است در شعر. جملات در نثر مسجع آهنگین میباشند و در بعضی از موارد ممکن است این متون با شعر/نظم اشتباه شوند. قدیمی ترین نثر مسجع موجود و شناخته شده در کتاب مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری در قرن پنجم میباشند و از جمله دیگر آثار شناخته شده در این سبک کتاب های مقامات حمیدی، گلستان سعدی و بهارستان جامی میباشند

الهی هر که تو را شناخت و علم مهر تو پرافروخت، هر چه غیر از تو بود **بینداخت**.
منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید **نعمت**.
و آتیناهما **الکتاب المستبین** و هدیناهما **الصرط المستقیم**.
محبت را **غایت** نیست؛ از بهر آنکه محبوب را **نهایت** نیست.
آنکه از جمال عقل **محبوب** است، خود به نزدطیک اهل بصیرت، **معذور** باشد.

خواجه عبدالله انصاری
گلستان سعدی
قرآن مجید، 117/37 - 118
عطار
کلیله و دمنه

2. قالب های شعری:

منظور از قالب یک شعر، شکل آرایش مصرع ها و نظام قافیه آرایبی آن است. شعر به مفهوم عام خود نه در تعریف می گنجد و نه در قالب، ولی شاعران و مخاطبان آنها، به مرور زمان به تفاهم هایی رسیده اند و شکلهایی خاص را در مصراع بندی و قافیه آرایبی شعر به رسمیت شناخته اند. به این ترتیب در طول تاریخ، چند قالب پدید آمده و ؛ شاعران کهن ما کمتر از محدوده این قالبها خارج شده اند. فقط در قرن اخیر، یک تحوّل جهش وار داشته ایم که اصول حاکم بر قالبهای شعر را تا حدّ زیادی دستخوش تغییر کرده است. در اینجا به چند مورد از این قالب ها اشاره میکنیم :

1-2 مثنوی:

شعری است بر يك وزن با بیت های مصرع ، که هر بیت قافیه ای جداگانه دارد . و چون هر بیت دارای دو قافیه است آن را مثنوی (مزدوج یا دوتایی) نامیده اند.
مثنوی از قدیمترین قالبهای شعر فارسی و مخصوص زبان فارسی است و همه ادوار از آن استفاده می شده است.
مثنوی به سبب امکان نوکردن قافیه در هر بیت برای سرودن منظومه های بلند مناسب تر است

موضوع مثنوی : حماسی و تاریخی : شاهنامه فردوسی، اسکندر نامه نظامی
اخلاقی و تعلیمی : بوستان سعدی
عاشقانه و بزمی : خسرو شیرین نظامی، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی
عارفانه : مثنوی معنوی مولانا ، منطق الطیر ، عطار نیشابوری

شکل گرافیکی قالب مثنوی :

O----- O-----
×----- ×-----
*----- *-----
∅----- ∅-----

سرودن مثنوی از قرن سوم و چهارم هجری آغاز شده است که از بهترین مثنوی ها می توان به شاهنامه فردوسی، حدیقه سنایی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی اشاره کرد.

مشخصات مثنوی:

1. تعداد ابیات مثنوی حداقل دو بیت است و حداکثر برای آن وجود ندارد.
 2. مثنوی مناسب ترین قالب برای بیان داستان ها و مطالب طولانی از جمله تواریخ و قصص است.
 3. موضوع و درون مایه مثنوی حماسی، تاریخی، اخلاقی، تعلیمی، عاشقانه، بزمی و عارفانه است.
- مشهورترین مثنوی سرایان عبارتند از: فردوسی، نظامی، اسدی توسی، مولوی، عطار، سعدی، سنایی، جامی، پروین اعتصامی و شهریار
- نمونه ای از مثنوی از بوستان سعدی:
- یکی گریه در خانه زال بود که برگشته ایام و بد حال بود
روان شد به مهمان سرای امیر غلامان سلطان زدند شر به تیر
چکان خونش از استخوان می دوید همی گفت و از هول جان می دوید
اگر جستم از دست این تیر زن من و موش و ویرانه پیر زن

2-2 قصیده:

شعری است که مصراع اول و مصراعی زوج آن با هم هم قافیه است و تعداد ابیات آن از پانزده بیت بیشتر است (تا هفتاد و هشتاد بیت) موضوع قصیده: غالباً ستایش، نکوهش و صف طبیعت با مسائل اخلاقی است هر قصیده چهار بخش دارد:

- الف) تغزل: مقدمه قصیده است بامضامینی چون عشق، یاد جوانی و وصف طبیعت
- ب) تخلص: رابطه میان مقدمه باتنه اصلی قصیده است
- ج) تنه اصلی: مقصود اصلی شاعر با محتوایی چون مدح، رثا، پند و اندرز، عرفان، حکمت و...
- د) شریطه: دعای جاودانگی ممدوح در پایان قصیده است

مطلع: بیت اول قصیده را گویند

مقطع: بیت آخر قصیده را گویند

به گفته ای قصیده مهمترین قالب شعری است چون میزان قوت و توانمندی شاعر را در شاعری می میسند.

قصیده سرایان بزرگ شعر فارسی:

رودکی، فرخی سیستانی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد سلمان، انوری، خاقانی قانی، ملک الشعرای بهار، دکتر مهدی حمیدی، امیری فیروزکوهی، و مهرداد اوستا

شکل گرافیکی قالب قصیده همانند غزل است:

O----- O-----
O-----
O-----

نمونه ای از قصیده

قصیده "بهاریه" فرخی شامل صد و بیست و پنج بیت و در مدح سلطان محمود غزنوی است که برای نمونه ابیاتی از آن نقل می شود

بهار تازه دمید، ای به روی رشک بهار بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیار
همی به روی تو ماند بهار دیبا روی همی سلامت روی تو و بقای بهار
رخ تو باغ من است و تو باغبان منی مده به هیچکس از باغ من، گلی، زنهار
به روز معرکه، بسیار دیده پشت ملوک به وقت حمله، فراوان دریده صف سوار
همیشه عادت او بر کشیدن اسلام همیشه همت او نیست کردن کفار
عطای تو به همه جایگه رسید و، رسد بلند همت تو بر سپهر دایره وار
کجا تواند گفتن کس آنچه تو کردی کجا رسد بر کردارهای تو گفتار؟
تو آن شهی که ترا هر کجا شوی، شب و روز همی رود ظفر و فتح، بر یمین و یسار
خدایگان جهان باش، وز جهان برخوردار به کام زی و جهان را به کام خویش گذار

*طول قصیده از 15 بیت تا 60 بیت می تواند باشد.

3-2- غزل:

غزل در لغت به معنی "حدیث عاشقی" است

در قرن ششم که قصیده در حال زوال بود پا گرفت و در قرن هفتم رسماً قصیده را عقب راند و به اوج رسید. در قصیده موضوع اصلی آن است که در آخر شعر "مدح" کسی گفته شود و در واقع منظور اصلی "ممدوح" است اما در غزل "معشوق" مهم است و در آخر شعر شاعر اسم خود را می آورد و با معشوق سخن می گوید و راز و نیاز می کند. این "معشوق" گاهی زمینی است اما پست و بازاری نیست و گاهی آسمانی است و عرفانی. ابیات غزل بین 5 تا 10 بیت دارد و دو مصراع اولین بیت و مصراع دوم بقیه ابیات هم قافیه اند. غزل شعری است بر یک وزن و یک قافیه به طوری که مصراع اول بیت نخست، با همه ی مصراع های دوم ابیات دیگر هم قافیه باشد نحوه ی تکرار قافیه در غزل همانند قصیده است. درون مایه غزل عاشقانه، عارفانه یا آمیزه های از این دو است و یا مضمونی اجتماعی دارد. موضوع غزل: بیان عواطف و احساسات و وصف طبیعت یا گفت و گو از ایام جوانی

پیدایش غزل: غزل در قرن 6 هجری قمری رواج یافت بدین گونه که تغزل قصاید به صورت قالبی مستقل درآمد و غزل نام گرفت محتوای غزل در آغاز عاشقانه بود سپس عارفانه (قرن 7 و 8) و بدنبال آن در دوره مشروطیت جنبه اجتماعی به خود گرفت. غزل در روزگار ما نیز همواره از قالبهای درجه اول و محبوب شعر فارسی بوده است. تخلص شاعری: شاعر در پایان غزل نام خود یا تخلص شاعری خویش را می آورد. غزل سرایان بزرگ شعر فارسی: حافظ. سعدی. مولوی. سنایی غزنوی شهریار- هراتی. رهی معیری. شکل گرافیکی قالب غزل:

O----- O-----
O-----
O-----

مشخصات غزل:

1. تعداد ابیات غزل حداقل پنج بیت و حداکثر دوازده بیت است. (گاهی غزل ها بیش از پانزده بیت هم یافت می شود)
2. درون مایه و محتوای غزل بیان عواطف و احساسات، عشق و عرفان و گاهی هم مضمون اجتماعی می باشد
3. بیت اول غزل را مطلع بیت آخر آن را مقطع گویند. (که هر کدام اگر به خوبی مطرح شوند حسن مطلع و حسن مقطع نام می گیرند)
4. در غزل تنوع مطالب ممکن است. (یعنی موضوع هر بیت می تواند با ابیات دیگر فرق داشته باشد)
5. غزل از قرن ششم به وجود آمده است. (در واقع همان تغزل قصیده است) از آغاز پیدایش، عاشقانه و با ظهور سنایی عارفانه می شود)
6. با ظهور انقلاب مشروطه، غزل مضمون اجتماعی نیز به خود می گیرد

نکته: غزل عاشقانه را سعدی و غزل عارفانه را مولوی به اوج خود رساندند

حافظ که سر آمد غزل سرایان شعر فارسی است، شیوه ی عاشقانه - عارفانه را به کمال رساند مشهورترین غزل سرایان عبارتند از: حافظ، سعدی، مولوی، صائب تبریزی، عراقی، فرخی یزدی، رهی معیری، شهریار

2. درون مایه و محتوای
1. از نظر تعداد ابیات
1. از نظر تعداد ابیات

نمونه ای از غزل حافظ:

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی	ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی	دایم گل این بستان شاداب نمیاند
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی	دیشب گله زلفش با باد همی کردم
این است حریف ای دل تا باد نپیمایی	صد باد صبا این جا با سلسله میرقصند
کز دست بخواهد شد پایاب شکیمیایی	مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جای	یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی	ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
و ای یاد توام مونس در گوشه تنهایی	ای درد توام درمان در بستر ناکامی
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی	در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی	فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی	زین دایره مینا خونین جگرم می ده
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی	حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد

جزوه ادبیات فارسی - دوره اول دبیرستان - 09126124465

4-2 دوبیتی:

قالب شعری است که از دو بیت با قافیه هایی در مصراعهای اول، دوم و چهارم درست شده است. وزن دوبیتی: وزن دوبیتی معمولاً مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن است و با رباعی فرق دارد. روش تشخیص رباعی از دو بیت: 1- وزن 2- موضوع

دوبیتی را در فارسی ((ترانه)) هم می گویند

موضوع دوبیتی: موضوع دوبیتی عارفانه و عاشقانه است. دوبیتی را بهترین قالب شعری در نزد روستاییان خوش ذوق و خوش لهجه است. معروفترین شاعران دوبیتی گو: بابا طاهر عربان و فایز دشتستانی. شکل گرافیکی قالب دوبیتی:

دو بیت هم وزن است که از نظر شکل قافیه همانند رباعی است

* *

* *

نمونه دوبیتی:

هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
ز نم بر دیده تا دل گردد آزاد

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

5-2 رباعی:

رباعی از کلمه ی "رباع" به معنی "چهارتایی" گرفته شده است. رباعی شعری است چهار مصراع که بر وزن "لا حول و لا قوة الا بالله" سروده می شود. سه مصراع اول رباعی تقریباً مقدمه ای برای منظور شاعر هستند و حرف اصلی در مصراع چهارم گفته می شود. محتوای رباعی ها بیشتر عارفانه، است. خیام بزرگترین رباعی سرای جهان است. محتوای رباعی ها بیشتر عارفانه، عاشقانه یا فلسفی قالبی ویژه شعرهای ایرانی است که چهار مصراع دارد و معمولاً مصراع سوم آن قافیه ندارد. خیام بزرگترین رباعی سرای جهان است.

شکل رباعی

* *

* *

نمونه هایی از رباعی:

گویی ز لب فرشته خویی رسته است
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است
پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی

6-2 ترجیع بند:

غزلهایی است هم وزن با قافیه های متفاوت که بیت یکسان مُصرّعی آنها را به هم می پیوندند. به هر غزل یک «خانه» یا «رشته» می گویند. قالب ترجیع بند ویژه شعر فارسی است. درون مایه های ترجیع بند عشق، مدح و عرفان است.

شکل ترجیع بند

* *

* *

* *

.....

.....

O O

O O

O O

.....

.....

نمونه ای از ترجیع بند از دیوان سعدی

دردا که به لب رسید جانم	آوخ که ز دست شد عنانم
کس دید چو من ضعیف هرگز	کز هستی خویش در گمانم
پروانه ام اوفتان و خیزان	یکبار بسوز و وارهانم
گر لطف کنی به جای اینم	ورجور کنی سرای آنم
	بنشینم و صبر پیش گیرم
	دنباله کار خویش گیرم
زان رفتن و آمدن چگویم	می آیی و می روم من از هوش
یاران به نصیحتم چه گویند	بنشین و صبور باش و مخروش
ای خام، من این چنین در آتش	عیبم مکن ار برآورم جوش
تا جهد بود به جان بکوشم	و آنکه به ضرورت از بن گوش
	بنشینم و صبر پیش گیرم
	دنباله ی کار خویش گیرم
ای بر تو قبابی حسن چالاک	صد پیرهن از جدانیت چاک
پیشت به تواضع است گویی	افتادن آفتاب بر خاک
ما خاک شویم و هم نگردد	خاک درت از جبین ما پاک
مهر از تو توان برید هیهات	کس بر تو توان گزید حاشاک
	بنشینم و صبر پیش گیرم
	دنباله ی کار خویش گیرم

* لازم به یادآوری است که قالب ترکیب بند در شکل و محتوا همانند ترجیع بند است و تنها تفاوت این دو در دو مصراع میانی (بند) میباشد. در ترجیع بند این بیت عیناً تکرار می شود (بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله ی کار خویش گیرم) ، اما در ترکیب بند این بیت تغییر میکند.

7-2 قطعه :

قطعه : شعری است حداقل دو بیت که معمولاً مصراع‌های زوج آن هم قافیه است محتوای قطعه بیشتر اخلاقی، اجتماعی، آموزشی و تعلیمی، مدح و هجو است . شکل قطعه:

*-----
*-----
*-----
*-----

قطعه " شعری است که معمولاً مصراع های اولین بیت آن هم قافیه نیستند ولی مصراع دوم تمام ادبیات آن هم قافیه اند. طول قطعه دو بیت یا بیشتر " است.
قطعه را بیشتر در بیان مطالب اخلاقی و تعلیمی و مناظره و نامه نگاری بکار می برند
قدیمی ترین قطعه ها مربوط به ابن یمین است و از بین شاعران معاصر پروین اعتصامی نیز بیشتر اشعارش را در قالب قطعه سروده پروین است. اعتصامی مناظره های زیادی در قالب قطعه دارد از قبیل مناظره نخ و سوزن، سیر و پیاز و...
علت اسم گذاری قطعه این است که شعری با قالب قطعه مانند آن است که از وسط یک قصیده برداشته شده باشد و در واقع قطعه ای از یک قصیده است.
نمونه از قطعه :

نشنیده ای که زیر چناری کدوبنی	بررست و بردمید بر او بر، به روز بیست
پرسیداز چنار که توچند روزه ای؟	گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سی است
خندید پس بدو که من از تو به بیست روز	برتر شدم بگوی که این کاهلیت چیست؟
او را چنارگفت که امروز ای کدو	باتو مراهنوز نه هنگام داوری است
فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان	آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست

8-2 مسقط :

مسمط شعری است که از رشته های گوناگون پدید می آید. قافیه رشته ها متفاوت است و در هر رشته همه مصراع ها به جز مصراع آخر هم قافیه اند. به هر بخش رشته می گویند و به مصراع آخر هر رشته، بند گویند.
شکل مسمط :

*-----	*-----
*-----	*-----
O-----	*-----
×-----	×-----
×-----	×-----
O-----	×-----

9-2 شعر نو (نیمایی):

شعر نو فارسی عنوانی است در برابر شعر کهن فارسی از آنجا که در وزن عروضی و قالب از شعر کهن سنتی پیروی نمی کند را شعر نو می نامند.
شعر نو شامل قالب های نیمایی و سپید و موج نو است و در قالب دیگر بر اساس توجه شاعر به زبان و مفاهیم روز ، عنوان "نو" به عنوان پسوند به نام قالب افزوده می شود .
مانند غزل نو. منظومه ی افسانه اثر نیما یوشیج را سر آغاز شعر نو می دانند و از دیگر شاعران مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری میباشند.

نمونه ای از شعر نو :

تو مرا یاد کنی یا نکنی
باورت گر بشود، گر نشود

حرفی نیست؛

اما ...

نفسم می گیرد در هوایی که نفس های تو نیست !

(سهراب سپهری)

3. آرایه های ادبی (عناصر زیبایی سخن) :

1-3 تشبیه:

تشبیه یعنی مانند کردن چیزی به چیز دیگر که به جهت داشتن صفت یا صفاتی با هم مشترک باشند .

هر تشبیه دارای چهار رکن یا پایه است :

- 1- مشبه : کلمه ای که آن را به کلمه ای دیگر تشبیه می کنیم .
- 2- مشبه به : کلمه ای که کلمه ی دیگر به آن تشبیه می شود .
- 3- ادات تشبیه : کلمات یا واژه هایی هستند که نشان دهنده ی پیوند شباهت می باشند و عبارتند از : همچون ، چون ، مثل ، مانند ، به سان ، شبیه ، نظیر ، همانند ، به کردار و
- 4- وجه شبه : صفت یا ویژگی مشترک بیت مشبه و مشبه به می باشد . (دلیل شباهت)
مثال : علی مانند شیر شجاع است .

نکته : « مشبه » و « مشبه به » طرفین تشبیه نام دارند . که در تمام تشبیهات حضور دارند اما « ادات تشبیه » و « وجه شبه » می توانند در یک تشبیه حذف شوند. که در این صورت تشبیه با داشتن دو رکن « مشبه » و « مشبه به » بر قرار است .
مثال : دل همچو سنگت ، ای دوست به آب چشم سعدی
عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی

توضیح: دل به سنگ تشبیه شده است اما وجه شبه « سختی » در این بیت نیامده است .
نکته: در تشبیه وقتی که « وجه شبه » و « ادات تشبیه » حذف شود ، به آن « تشبیه بلیغ » می گویند . (تشبیه بلیغ زیباترین و رساترین تشبیه است .)
مثال: دلش سنگ است .

نکته 1: در تشبیه همیشه وجود وجه شبه در « مشبه به » قویتر و بارز تر است که ما « مشبه » را در داشتن وجه شبه به آن تشبیه می کنیم .

نکته 2: هر چه ارکان تشبیه کمتر باشد تشبیه ادبی تر است . (البته داشتن مشبه و مشبه به الزامی است)
نکته 3: هرگاه در تشبیه بلیغ ، یکی از طرفین تشبیه (مشبه یا مشبه به) به دیگری اضافه (مضاف الیه) شود . به آن « اضافه ی تشبیهی » یا « تشبیه بلیغ اضافی » می گویند . در غیر این صورت ، تشبیه بلیغ اضافی است .

توجه: این نوع تشبیه در کتاب های درسی بیشترین کاربرد را دارد .
مثال: صبح امید که بد معتكف پرده ی غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد
توضیح: امید به صبح تشبیه شده و غیب به پرده .
ترکیباتی مثل: درخت دوستی ، همای رحمت ، لب لعل ، کیمیای عشق ، خانه ی دنیا ، فرعون تخیل ، نخل ولایت و ... اضافه ی تشبیهی محسوب می شوند .

2-3 استعاره:

استعاره در لغت به معنی عاریت گرفتن و عاریت خواستن است اما در اصطلاح استعاره نوعی تشبیه است که در آن یکی از طرفین تشبیه (مشبه یا مشبه به) را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند .

نکته: اصل استعاره بر تشبیه استوار است و به دلیل اینکه در استعاره فقط یک رکن از تشبیه ذکر می شود و خواننده را به تلاش ذهنی بیشتری وا می دارد ، لذا استعاره از تشبیه رساتر ، زیباتر و خیال انگیز تر است .

انواع استعاره: با توجه به اینکه در استعاره یکی از طرفین تشبیه ذکر می شود ، آن را بر دو نوع تقسیم کرده اند . 1- استعاره ی مصرحه 2- استعاره ی مکنیه

استعاره ی مصرحه (آشکار) : آن است که « مشبه به » ذکر و « مشبه » حذف گردد . (در واقع مشبه به جانشین مشبه می شود .)
مثال 1: ای آفتاب خوبان می جوشد اندروزم یک ساعت بگنجان در سایه ی عنایت

توضیح: « آفتاب خوبان » استعاره برای معشوق است . (آفتاب خوبان « مشبه به » که ذکر شده و معشوق « مشبه » حذف شده است .)
مثال 2: صدف وار گوهر شناسان راز دهان جز به لؤلؤ نکرند باز

توضیح: « لؤلؤ » استعاره از سخنان با ارزش است . (لؤلؤ « مشبه به » ذکر شده و سخنان با ارزش « مشبه » که حذف شده است .)
استعاره مکنیه: آن است که « مشبه » به همراه یکی از لوازم و ویژگی « مشبه به » ذکر گردد و خود « مشبه به » حذف شود .

نکته 1: گاهی لوازم یا ویژگی « مشبه به » در جمله به « مشبه » نسبت داده می شود .

مثال: مرگ چنگال خود را به خون فلانی رنگین کرد .
توضیح: « مرگ » را به « گرگی » تشبیه کرده است که چنگال داشته باشد اما خود « گرگ » را نیاورد و « چنگال » که یکی از لوازم و ویژگی گرگ است به آن (مرگ) نسبت داده است .

نکته 2: گاهی لوازم یا ویژگی « مشبه به » در جمله به « مشبه » اضافه می شود که در این صورت « اضافه ی استعاری » است .

مثال 1: سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره از آن چکید و نامش دل شد
توضیح: « روح » را به بدنی تشبیه کرده که « رگ » داشته باشد و « رگ » را که یکی از ویژگی های « مشبه به » است به « روح » اضافه کرده است .

مثال 2: مردی صفای صحبت آینه دیده از روزن شب شوکت دیرینه دیده

اضافه استعاری

توضیح: « شب » را به اطاقی تشبیه کرده که « روزن یا پنجره » داشته باشد و « روزن » را که یکی از ویژگیهای « مشبه به » بود به « شب » اضافه کرده است .

نکته : جمله ای که در آن آرایه استعاره به کار رفته ادبی تر است ، نسبت به جمله ای که دارای آرایه تشبیه است .

نکته : در اضافه ی استعاری « مضاف » در معنی حقیقی خود بکار نمی رود و ما « مضاف الیه » را به چیزی تشبیه می کنیم که دارای جزء یا اندامی است ولی چنین جزء و اندام که « مضاف » است برای « مضاف الیه » یک واقعیت نیست بلکه یک تصور و فرض است .

مثال : دست روزگار — دست برای روزگار یک تصور و فرض است .
روزن شب — روزن یا پنجره ای برای شب یک تصور است و واقعیت ندارد .

نکته ی مهم : در استعاره مکنیه چنانچه مشبه به ، انسان باشد ، به آن « تشخیص » گویند .
تشخیص (آدم نمایی ، انسان انگاری ، شخصیت بخشی)

نسبت دادن حالات و رفتار آدمی به دیگر پدیده های خلقت است . (دادن شخصیت انسانی به موجوداتی غیر از انسان)

مثال 1 : برگ های سبز درخت در وزش نسیم به رقص در می آیند .
توضیح : رقصیدن یکی از حالات و رفتار انسانی است که در این جا به برگهای درخت نسبت داده شده است .
مثال 2 : سحر در شاخسار بوستانی چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی

نکته : هر موجودی غیر از انسان در کلام « منادا » قرار گیرد آن کلام دارای تشخیص است .
مثال : ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

نکته : همانطور که اشاره شد استعاره مکنیه ای که ، مشبه به آن « انسان » باشد ، تشخیص خواهد بود چه به صورت ترکیب اضافی باشد یا غیر اضافی .
مثال : ابر می گرید و می خندد از آن گریه چمن .

توضیح : در مثال فوق دو تشخیص به کار رفته است ، گریه را به ابر نسبت داده است و خنده را به چمن .
توجه : ترکیباتی نظیر : دست روزگار ، پای او هام ، دست اجل ، قهقهه ی قشنگ ، حیثیت مرگ ، زبان سوسن ، دهن لاله و ... همگی اضافه ی استعاری مکنیه (تشخیص) هستند .

نکته : همه ی تشخیص ها استعاره ی مکنیه می باشند ، اما استعاره مکنیه زمانی تشخیص است که « مشبه به » آن انسان باشد .

مثال 1 : اختر شب در کنار کوهساران ، سر خم می کند .
مثال 2 : دیده ی عقل مست تو چرخه ی چرخ پست تو .
مثال 3 : به صحرا شدم عشق باریده بود .

توضیح : در مثال (1) اختر شب به « انسانی » تشبیه شده که سرش را خم می کند اما خود « انسان » مشبه به است ، نیامده است .
در مثال (2) عقل را به انسانی تشبیه کرده و « دیده » که یکی از ویژگی های انسان است به آن اضافه شده اما در مثال (3) عشق را به بارانی تشبیه کرده که بیارد .

تذکر : همان طور که گفته شد چون مثال (1) و (2) « مشبه به » آن ها انسان بوده دارای استعاره مکنیه و تشخیص است اما در مثال (3) « مشبه به » باران است ، لذا فقط استعاره ی مکنیه داریم .

3-3- جان بخشی (تشخیص، شخصیت بخشی ، انسان نمایی به پدیده ها) :

تشخیص در اصطلاح بیان و نقد ادبی، نسبت دادن صفت های انسانی و جاندار به چیزهای بی جان و انتزاعی یا گیاهان استاز آن جا که تشخیص، به دلیل عملکرد، نوعی استعاره شمرده می شود، شباهتی بین تشخیص و استعاره ی مکنیه وجود دارد که در اغلب نمونه ها کاملا منطبق هستند و حتی می توان تشخیص را نوعی استعاره ی مکنیه دانست. گاهی نیز صفات انسانی به اشیا نسبت داده می شود.

نمونه ای از تشخیص، از سهراب سپهری:
گاه تنهایی صورتش را به پس پنجره می چسباند
شوق می آمد

*لازم به یادآوری است که جان بخشی و شخصیت بخشی با هم فرق دارند و به اشتباه ما این دو را یک آرایه به حساب می آوریم. جان بخشی یعنی اینکه ما به اشیا جان بدهیم و صفت هایی که بین انسانها و حیوانات مشترک هستند چون حرف زدن و راه رفتن و آمدن و حرف زدن و... را به آنها نسبت بدهیم. اما تشخیص یعنی اینکه ما به اشیا شخصیت انسانی بدهیم.

4-3 کنایه:

کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی دور و نزدیک است. که معنی نزدیک آن مورد نظر نیست اما گوینده جمله را چنان ترکیب می کند و به کار می برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل می شود.

نکته: در کنایه الفاظ همه حقیقی اند اما مقصود گوینده معنای حقیقی و ظاهری آن نیست

نکته: کنایه معمولاً در یک جمله یا یک ترکیب به کار می رود

مثال 1: هنوز از دهن بوی شیر آیدش

توضیح: کنایه از این که هنوز بچه است و بارز ترین نشانه ی بچگی همان شیر خوردن است

مثال 2: که رهام را جام باده است جفت

توضیح: کنایه از این که رهام عیاش و خوشگذران است و مرد جنگ نیست.

مثال 3: ببايد زدن سنگ را بر سبوي

توضیح: سنگ را بر سبو زدن کنایه از آزمایش و امتحان کردن است.

عباراتی نظیر: دست و پا کردن، روی کسی را به زمین انداختن، شکم را صابون زدن، بند از بند گشودن، زبان در کشیدن، عنان گران کردن، دهان دوختن، پای در دامن آوردن، سر زخاک بر آوردن، دست ندادن، دست به سیاه و سفید زدن، دست روی دست گذاشتن و... همه کنایه هستند.

5-3 مجاز:

مجاز عبارتست از کاربرد واژه در معنای غیر اصلی یا غیر حقیقی. اولین و رایج ترین معنای واژه که به ذهن می رسد، حقیقت است و معنای بعدی که از یک کلمه دریافت می شود، مجاز می باشد. همواره میان معنی حقیقی و معنی مجازی کلمه، رابطه یا پیوندی وجود دارد. این پیوند و رابطه را اصطلاحاً «علاقه» می گویند. همچنین همراه مجاز، «قرینه» یا نشانه ای هست که ما را از معنای حقیقی برمی گرداند و به سوی معنای مجازی می برد. این نشانه ی راهنما را «قرینه صارفه» می نامند. قرینه صارفه بر دو گونه است:

1- قرینه ی صارفه لفظی: قرینه ی لفظی (نقلی) آنست که لفظ یا الفاظی در جمله باشد که موجب انصراف ذهن از معنی حقیقی به معنای مجاز شود. مثلاً اگر بگوییم:

«نوگلی را دیدم که به مدرسه می رفت» از عبارت «به مدرسه می رفت» در می یابیم که منظور از «نوگل» کودک زیبایی مانند گلی است نه معنی حقیقی نوگل.

2- قرینه ی صارفه ی معنوی: قرینه ی معنوی (عقلی) آنست که به ظاهر، لفظی در جمله نباشد که ذهن را از معنای حقیقی به سمت معنای مجازی ببرد بلکه با دقت و توجه به معنای کلی کلام و با یاری عقل دریابیم که آن واژه نمی تواند به معنی حقیقی به کار رفته باشد. مثال: گر به سرمنزول سلمی رسی ای باد صبا * چشم دارم که سلامی برسانی ز منش
(حافظ)

"چشم" به معنای "چشم داشت و انتظار" است اما در بیت ، سخن آشکاری نیست که معنای حقیقی چشم را از ذهن ما دور کند، بلکه به کمک عقل و با توجه به معنای کلی سخن می فهمیم که از واژه ی "چشم" معنی انتظار و چشم داشت را درک می کنیم. همانطور که قبلاً گفتیم رابطه و پیوندی میان معنی حقیقی و مجازی هست که به آن «علاقه» می گوئیم. «علاقه» انواع مختلف دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

1. مجاز به علاقه ی جزئیّه: جزء را می گوئیم کل را اراده می کنیم.
مثال: پیش دیوار آنچه گویی هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش
(سعدی)
جزء (گوش) را گفته اما کل (انسان) را اراده کرده است.
2. مجاز به علاقه ی کلیّه: کلّ را می گوئیم جزء را اراده می کنیم.
مثال: دست در حلقه ی آن زلف دو تا نتوان کرد / تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
(حافظ)
دست (کل) را گفته و انگشت (جزء) را اراده کرده است.
3. مجاز به علاقه ی محلیّه: محلّ چیزی را به جای خود آن ذکر کنیم یعنی ذکر محل و اراده ی حال .
مثال: شهری به استقبال او رفت / که شهر مجاز از مردم شهر است.
4. مجاز به علاقه ی حالیّه: ذکر حال و اراده ی محل
مثال: گل در بر و می در کف و معشوق به کام است * سلطان جهانم به چنین روز غلام است
(حافظ)
منظور از «می» جام می است.
5. مجاز به علاقه ی لازمیّه: آن است که لازم را در سخن بیاوریم و ملزوم یا خود آن چیز را اراده کنیم .
مثال: ببند یک نفس ای آسمان دریچه صبح / بر آفتاب که امشب خوش است با قمرم
(سعدی)
«آفتاب» به جای «خورشید» آمده است. خورشید ، ملزوم و آفتاب ، لازم است.
6. مجاز به علاقه ی ملزومیّت: آنست که ملزوم را در سخن بیاوریم و لازم را اراده کنیم.
مثال: راه می بینم در ظلمت / من پر از فانوسم
(سهراب سپهری)
منظور از «فانوس» نور است. که فانوس، ملزم و نور، لازم است.
7. مجاز به علاقه ی سببیّه: یعنی ذکر سبب یعنی عامل و علت و اراده ی مُسبَّب یعنی معلول یا مورد عمل.
مثال: گوسفندان در دشت و صحرا ، باران می چرند.
باران سبب رویش سبزه و علف و گل و گیاه است. باران (سبب) ، سبزه و گیاه (مُسبَّب).
8. مجاز به علاقه ی مسبَّب: ذکر مسبَّب (معلول) و اراده ی سبب (علت)
مثال: بهار همه جا را سبز کرد.
که منظور از «بهار» خدای بهار آفرین است.
9. مجاز به علاقه ی شباهت: آنست که مشبه به یا مشبه ، به جای یکدیگر به کار روند؛ یعنی همان استعاره.
مثال: غلامرگس مست تو تا جدا رانند / خراب باده ی لعل تو هشیار اند
رگس به معنی چشم به کار رفته است.
10. مجاز به علاقه ی آلیّه: آنست که وسیله و ابزار چیزی را گفته و خود آن را اراده کنیم.
مثال: دوستم قلم خوبی دارد. قلم وسیله ی نوشتن و خط است.

6-3 مراعات النظیر (تناسب):

مراعات النظیر آوردن دو یا چند واژه در یک بیت یا عبارت که در خارج از آن بیت نیز رابطه ای خاص میان آن ها برقرار باشد. مانند:

ایر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (سعدی)
با ساریان بگویند احوال آب چشم / تا بر شتر نیندد محمل به روز باران (سعدی)
از داس دروگر وقت هیچ روینده را زینهار نیست (شکسبیر)
بیستون بر سر راه است مباد از شیرین / خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
شعاع افتابم من، اگر در خانه ها گردم / عقیق و زر و یاقوتم، ولادت ز آب و طین دارم (مولوی)
سر نیزه و نام من مرگ توست / سرت را ببايد زن دست شست (فردوسی)
سر من مست جمالت، دل من رام خیالت / گهر دیده نثار کف دریای تو دارد (مولوی)

7-3 تلمیح:

تلمیح در لغت یعنی به گوشه ی چشم اشاره کردن و در اصطلاح آن است که گوینده در ضمن کلام خویش به آیه، حدیث، داستان، واقعه ی تاریخی، اسطوره و افسانه اشاره داشته باشد. به عبارت دیگر اگر با شنیدن یا دیدن بیت یا عبارتی، داستان، آیه و حدیث، واقعه ای تاریخی و اساطیری را به یاد آوریم آرایه تلمیح حاصل می گردد.

مثال 1: ما قصه ی سکندر و دارا نخوانده ایم / از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس
توضیح: شاعر در مصراع اول با آوردن دو نام اسکندر و دارا به ماجراهای نبرد اسکندر مقدونی و داریوش سوم پادشاه هخامنشی اشاره دارد و در مصراع دوم «مهر و وفا» بیش تر یاد آور عشق و دوستی است اما نام داستانی نیز بوده است. داستانی عاشقانه که قهرمانانش «مهر» و «وفا» نام داشته اند.

مثال 2: آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه ی فال به نام من دیوانه زدند
توضیح: اشاره به آیه ی «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض ...»

مثال 3: مهر او بلانشینان را گشتی نوح است / توضیح: عبارت به داستان گشتی حضرت نوح اشاره دارد.

نکته 1: در آرایه ی تلمیح تنها با ذکر يك واژه می توان به داستان، آیه، حدیث و رویدادی پی برد.

نکته 2: اگر عبارتی به معنی و مضمون کلی آیه یا حدیثی اشاره کند آرایه ی تلمیح است.

مثال: خوردست خدا ز روی تعظیم / سوگند به روی همچو ماهت
این بیت اشاره به آیه ی «لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون» دارد؛ یعنی، به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردانند.

مثال دیگر: در معرکه ی قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.
عبارت اشاره دارد به: الا بذكر الله تطمئن القلوب: دلها با نام خدا آرامش می گیرد.

نکته 3: گاهی در آرایه ی تلمیح، آرایه ی مراعات نظیر هم به کار می رود.

مثال: بیستون بر سر راه است، مباد از شیرین / خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
بیستون، شیرین، فرهاد: تلمیح و مراعات نظیر

چه فرهاد ها مرده در کوه ها / چه حلاج ها رفته بر دارها (علامه طباطبایی)
نکته 4: لازمه ی آگاهی و بهره مندی از تلمیح، آگاهی داشتن از دانسته ای است که شاعر یا نویسنده به آن اشاره می کند.

8-3 تضمین :

تضمین آن است که شاعر یا نویسنده در میان کلام (شعر یا نثر) خود آیه ، حدیث ، مصراع یا بیتی را از شاعر دیگر عیناً بیاورد . نکته : اگر بیت یا مصراعی از شاعر دیگر به عنوان تضمین بیاورد معمولاً نام آن شاعر به گونه ای ذکر می شود .

نکته : معمولاً مصراع یا بیت تضمین شده داخل گیومه قرار می گیرد .

هدف از تضمین :

- 1- اعتبار بخشیدن به سخن
- 2- خلاصه کردن مفاهیم گسترده و طولانی
- 3- ضمانت برای اثبات ادعا

مثال 1 :

چه زخم چو نای هر دم ز نوای ساز او دم که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
« همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد این نوا را »
توضیح : بیت دوم این شعر را شهریار از حافظ تضمین کرده است .

مثال 2 :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
« میزار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است »
توضیح : بیت دوم شعر را سعدی از فردوسی تضمین کرده است .

مثال 3 :

عاکفان کعبه ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عبدناك حقّ عبادتك
توضیح : سعدی در کلامش حدیث « ما عبدناك حقّ عبادتك » را به طور کامل ذکر کرده است . پس عبارت آرایه ی تضمین دارد نه تلمیح .

9-3 ارسال مثل (ضرب المثل) :

هرگاه شاعر یا نویسنده ای در سخن خود از ضرب المثلی بهره بگیرد، آرایه ی ارسال مثل پدید می آید . ضرب المثل گونه‌ای از بیان است که معمولاً تاریخچه و داستانی پندآموز در پس بعضی از آن‌ها نهفته است . بسیاری از این داستان‌ها از یاد رفته، و پیشینه برخی از امثال بر بعضی از مردم روشن نیست، با این حال، در سخن بکار می‌رود .

نمونه :

هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من
مصراع اول امروزه به عنوان ضرب المثل به کار می‌رود .
(مولوی)

نمونه های دیگر :

- سرم از خدای خواهد که به پایش اندر افتد / که در آب، مرده بهتر که در آرزوی آبی (سعدی)
- توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ تر گردد کمند
(رابعه)

تب تند زود عرق می‌کند

هر که بامش بیش برفش بیشتر

خواستن توانستن است

آدم بی سواد کور است

پا توی کفش کسی کردن

دم روی کول گذاشتن

بی گذار به آب زدن

گلیم خود را از آب بیرون کشیدن

پایت را تو کفش بزرگتر از خودت نکن
 از ترس دمش را روی کولش گذاشت و در رفت
 بی گذار به آب نزن که پشیمان می‌شوی
 تو اول گلیم خودت را از آب بیرون بکش
 گریه در انبان فروختن
 گریه را در حجله کشتن
 دل دادن و قلوبه گرفتن

10-3 تضاد (طباق)

هرگاه دو واژه با معنای متضاد در یک بیت یا عبارت به کار رود آرایه ی تضاد پدید می آید.
 نمونه :

غلام همت آنم که زیر چرخ کیبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (حافظ)
 نه شاخش خشک گردد روز سرما / نه برگش زرد گردد روز گرما (فخرالدین اسعدگرگانی)
 بسیار سیه سپید کرده است / دوران سپهر لاجوردی

11-3 تناقض (پارادوکس)

اگر دو مفهوم متضاد را به هم نسبت دهیم یا آن دو را با هم جمع کنیم، آرایه ی تناقض شکل می گیرد. آشنی دادن دو متناقض را پارادوکس (متناقض نما) گویند.

نمونه :

" جیب هایم پر از خالی است " که برای عمق بخشیدن به سخن، دو صفت متضاد «پر» و «خالی» را با هم به کار برده ایم.
 حاضر غایب، فریادسکوت و گشنه پلو نمونه های دیگری از آرایه ی متناقض است.

نمونه ها ی بیش تر:

- جامه اش شولای عربیانی است. (اخوان ثالث) شولا (نوعی جامه) که با صفت عربیانی همراه شده است.
- از تهی سرشار، جویبار لحظه ها جاری است. (اخوان ثالث) تهی و سرشار دو صفت متضاد است.
- دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است (حافظ)
- دولت یعنی خوشبختی و ثروت، که متضاد فقر است.
- ز کوی یار می آید نسیم باد نروزی / از این باد ار مدجویی، چراغ دل بر افروزی (حافظ)
- بر افروختن چراغ به باد نسبت داده شده است که خود عاملی است برای خاموش شدن چراغ
- طنز یعنی گریه کردن قاه قاه / طنز یعنی خنده ی پر اشک و آه

12-3 عکس (قلب) :

هرگاه در یک بیت یا عبارت، میان دو مورد پیوندی برقرار کنیم و سپس در بخش دیگری جای آن دو را با هم عوض کنیم و یا هرگاه نویسنده با جا به جا کردن اجزای ترکیب های وصفی و اضافی، ترکیب های تازه پدید آورد.
 نمونه:

- حافظ مظهر روح اعتدال و اعتدال روح اقوام ایرانی است .
- برهنگی فرهنگی و فرهنگ برهنگی
- بسیار اندک اند کسانی که هم حرف خوب می زنند و هم خوب حرف می زنند.

13-3 اغراق (مبالغه، غلو) :

هنگامی است که شاعر یا نویسنده ای صفتی را در فرد یا پدیده ای برجسته کند که مطابق عرف و عادت جاری پذیرفته نیست و در عالم واقع امکان دستیابی به آن صفت وجود ندارد. مانند:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران
مانند ابر بهار گریستن و گریه ی درد آلودی که حتا سنگ را هم به ناله وا می دارد، بیانی آمیخته به اغراق است

هر شبمی در این ره، صد بحر آتشین است / دردا که این معما شرح و بیان ندارد
قطره ی ناچیز شبم را در راه عشق، صد دریای آتشین تصور کردن بیانی اغراق آمیز است

فردوسی می گوید:

که گفتت برو دست رستم ببند / نیندد مرا دست، چرخ بلند
ز سم ستوران در آن پهن دشت / زمین شش شد و آسمان گشت هشت
خروش آمد از باره ی هر دو مرد / تو گفتی بدرید دشت نبرد
بر آن گونه رفتند هر دو به رزم / تو گفتی که اندر جهان نیست بزم
شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب

اغراق، مناسب ترین ابزار برای آفریدن صحنه های حماسی است.

14-3 حسن تعلیل :

هرگاه شاعر یا نویسنده برای واقعیتی نه دلیل علمی و عقلی، بلکه دلیلی تخیلی و ادیبانه و زیبا ارائه دهد.
نمونه:

از آن مرد دانا دهان دوخته است / که ببند که شمع از زبان سوخته است (سعدی)
در این جا شاعر برای کم حرفی و سکوت مردم دانا علتی ادبی و غیر واقعی ارائه می کند. (همین زبان است که به جان شمع آتش انداخته است).

15-3 لفّ و نشر :

لفّ به معنی پیچیدن و نشر به معنی بازکردن و پراکندن است و در اصطلاح ادبی هنگامی است که دو یا چند چیز را نخست بدون توضیح در پی هم آورند (لفّ) و سپس توضیحات مربوط به هر یک را ذکر کنند (نشر).

نمونه :

- به روز نبرد آن یل ارجمند / به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

برید و درید و شکست و بیست / یلان را سر و سینه و پا و دست (فردوسی)

یعنی در روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر سر یلان را برید و به خنجر سینه شان را درید و به گرز پاهایشان را شکست و به کمند دست هایشان را بیست.

اگر دو یا چند چیز که نخست بدون توضیح آورده می شود و توضیحات آن ها به ترتیب در پاره ی دیگر آورده شود «لفّ و نشر» را مرتب نامند و اگر توضیحات به ترتیب نباشد، آن را «لفّ و نشر نامرتب (مشوش)» می خوانند.

نمونه ی بالا از انواع لفّ و نشر مرتب است.

نمونه ی لفت و نشر نامرتب :

- افروختن و سوختن و جامه دریدن / پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت (بهار)
پروانه سوختن، شمع افروختن و گل جامه دریدن را از من آموخت .
نمونه ی دیگر :

- چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا بر هم زنی دیده نه این بینی، نه آن داری (سنایی)
- ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی / من چشم تو را مانم، تو اشک مرا مانی

یعنی ای شاهد افلاکی من در مستی به چشم تو می مانم و تو در پاکی به اشک من می مانی
- در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی تاب / گلبرگ تری، سرو سهی، سنبل سیرآب

16-3 تمثیل :

هرگاه برای روشن شدن مطلبی پیچیده، آن را به موضوعی ساده تر تشبیه کنیم و یا برای اثبات موضوعی نمونه ای بیاوریم، آرایه ی تمثیل پدید می آید.

نمونه :

- من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش / هر کسی آن درود عاقبت کار، که کشت (حافظ)
- دل من نه مرد آن است که با غمش برآید / مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی (سعدی)
- محرم این هوش جز بیهوش نیست / مرزبان را مشتری چون گوش نیست (مولوی)

17-3 اسلوب معادله :

در نوعی از تمثیل، گاهی دو موضوع گفته شده به گونه ای است که می توان آن دو را برابر با یکدیگر دانست. این ارتباط معنایی بر پایه ی تشبیه است و یکی مصداقی برای دیگری است. به چنین شکلی از تمثیل، اسلوب معادله گفته می شود که در اشعار شاعران سبک هندی بیش تر از هر دوره ی دیگری دیده می شود.

نمونه :

- دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است (صائب)
- آدمی پیر چو شد حرص، جوان می گردد / خواب در وقت سحرگاه، گران می گردد (صائب)
- عشق چون آید، برد هوش، دل فرزانه را / دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را (زیب النسا)
- سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را (سعدی)
- بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود پسته ی بی مغز چون لب واکند رسوا شود

همان گونه که می بینید هر مصراع از این ابیات یک جمله ی مستقل است و می توان به راحتی جای مصراع ها را عوض کرد.

دود ~ ابرو بالا نشستن ~ جای چشم را گرفتن

حرص آدمی ~ خواب پیری ~ وقت سحرگاه

جوان شدن ~ گران شدن عشق ~ دزد دانا

هوش دل فرزانه ~ چراغ خانه از هوش بردن ~ کشتن چراغ

دل من ~ مگس غم ~ عقاب

از پس غم برآمدن ~ افکندن عقاب شعله ~ چشم

18-3 ایهام :

یا تورایه به معنی به شک انداختن است و در اصطلاح ادبی، به کاربردن واژه یا ترکیبی در دو معنی نزدیک و دور به ذهن است و هر کدام از آن دو معنی را بتوان از آن برداشت کرد. ایهام، هنری ترین آرایه ی معنوی است و استاد مسلم آن حافظ است.

نمونه :

- غرق خون بود و نمی مرد ز حسرت فرهاد / گفتم افسانه ای شیرین و به خوابش کردم (رهی معیری)
که شیرین هم به معنی زیبا و دلنشین و هم نام معشوقه ی فرهاد است.

- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید
که بر آید هم به معنی طلوع کردن و هم به معنی اگر امکان داشته باشد است.

- خانه زندان است و تنهایی ملال / هر که چون سعدی گلستانش نیست
گلستان به دو معنی باغ و کتاب گلستان سعدی است

نرگس مست نوازشگر مردم دارش / خون عاشق به قدح گر بخورد ، نوشش باد (حافظ)
نرگس مست مردم دار یعنی چشمی که دارای مردمک است و خوش رفتار با مردم.

19-3 ایهام تناسب :

باتوجه به توضیح آرایه ی ایهام، هر واژه در سخن، هنگامی دارای ایهام تناسب است که تنها یکی از معانی آن را بتوان در جمله جای گذاری کرد و معنای دیگر آن اگر چه به دلیل تناسب و قرینه ای که در کلام دارد به ذهن خطور می کند ولی نمی توان آن را در جمله جای گذاری نمود.

حافظ می گوید:

گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی

واژه ی «هوا» در این جا تنها به معنی «آرزو» به کار رفته است، ولی خواننده باخواندن مصراع دوم به دلیل تناسبی که میان «خاک» و هوا (یعنی آسمان) وجود دارد معنای دوم «هوا» را نیز که همان «آسمان» باشد به یاد می آورد، لیکن نمی توان این معنی (یعنی آسمان) را در جمله جای داد.

- آشنایی نه غریب است که دلسوزمن است / چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت

واژه ی غریب دارای دو معنی گوناگون است، یکی عجیب و دیگری ناآشنا، ولی تنها معنی عجیب را می توان در جمله جای داد ولی معنای دوم نیز (یعنی ناآشنا) که با آشنا تضاد دارد به ذهن خطور می کند، پس واژه ی غریب ایهام تناسب دارد.

در مصراع دوم همین بیت نیز کلمه خویش دارای دو معنی «خود» یا «قوم و خویش» است ولی تنها معنی «خود» در جمله جای می گیرد ولی به علت تناسب و تضادی که با واژه ی بیگانه دارد، معنای دوم آن (یعنی خویش و خویشاوند) نیز به ذهن می آید، پس واژه ی «خویش» نیز ایهام تناسب دارد.

20-3 حس آمیزی :

آمیختن دو یا چند حس را با یکدیگر حس آمیزی گویند. مانند: «بوی لطیفی به مشام می رسد» که با آن که «بو» به حس بویایی و لطافت به حس لامسه مربوط است، ولی لطافت به بویایی نسبت داده شده است.

نمونه های دیگر:

دیدنی چه گفت، بوی تلخ، قیافه بامزه، برخورد سرد

«مزه پیروزی راجشید».

«بردوش زمانه لحظه ها سنگین بود». (سنگین بودن که مربوط به احساس وزن است به لحظه ها نسبت داده شده است.

«جان از سکوت سرد شب دلگیر می شد». (سرد بودن به سکوت شب نسبت داده شده است).

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر / یادگاری که در این گنبد دوار فتاد

دیدن صدا: آمیخته شدن دوحس بینایی و شنوایی

21-3 واج آرایبی :

به تکرار یک واج (حرف صامت یا مصوت) در یک بیت یا عبارت گفته می شود که پدید آورنده ی موسیقی درونی شعر است. واج آرایبی یا نغمه ی حروف، تکراری آگاهانه است که موجب آن می گردد که تاثیر موسیقی کلام و القای معنی مورد نظر شاعر بیش تر گردد. مانند:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند (تکرار صامت چ)
خیزید و خز آرید که هنگام خزان است (تکرار صامت های خ و ز) از منوچهری که تداعی کننده ی صدای ریزش و خرد شدن برگ ها در فصل خزان است.

نمونه های دیگر:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران (سعدی)
بر او راست خم کرد و چپ کرد راست / خروش از خم چرخ چاچی بخاست (فردوسی)

22-3 سجع :

معنی آواز کیبوتر را دارد و در اصطلاح سخن شناسان، آوردن واژه هایی است (واژه های سجع) در آخر قرینه های سخن منثور به سانی که حرف آخر این واژه ها یکی باشد. معمولاً هر قرینه از یک جمله تشکیل می شود، اما گاهی نیز یک قرینه دو یا چند جمله ی کوتاه دارد. به جمله هایی که دارای آرایه ی سجع باشند مسجع و این کار را تسجیع می گویند. نمونه :

- ای عزیز، در رعایت دل ها کوش و عیب کسان می پوش
- جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده
- منت خدای را غزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت
- هرنفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات

(خواجه عبدالله انصاری)
(خواجه عبدالله انصاری)
(گلستان)
(گلستان)

در عبارات بالا، کوش و می پوش، صفا و هوا، قربت و نعمت، حیات و ذات، واژه های سجع به شمار می آید.

23-3 جناس :

جناس به کار بردن واژه هایی است که تلفظی یکسان و نزدیک به هم دارد. این آرایه بر تأثیر موسیقی و آهنگ سخن می افزاید. جناس دو نوع است : جناس تام و جناس ناقص

• جناس تام : هرگاه واژه ای در یک بیت یا عبارت دو بار به کار برود و هر بار معنای دیگری داشته باشد. مانند:
بیا و برگ سفر ساز و زاد ره بر گیر / که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد (خواجهی کرمانی)
دو واژه ی زاد (توشه) و زاد (ولادت) با وجود تفاوت معنایی یکسان خوانده می شود.

نمونه :

خرامان بشد سوی آب روان / چنان چون شده باز یابد روان (فردوسی)
1. جاری 2. روح و جان

عشق شوری در نهاد ما نهاد / جان مادر بوته ی سودا نهاد (فخرالدین عراقی)
1. درون 2. قرارداد

بهرام که گور گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت (نظامی)
1. گورخر 2. قبر

برادرکه در بند خویش است / نه برادر و نه خویش است (سعدی)
1. خود 2. فامیل

تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد / دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد (امیر خسرو دهلوی)
1. شانه (وسیله برای شانه کردن) 2. شانه (عضوی از بدن)

• جناس ناقص: هرگاه دو واژه در یکی از موارد زیر با هم اختلاف داشته باشد، یکی از انواع جناس ناقص پدید می آید.

الف (جناس ناقص حرکتی
اختلاف در حرکت، مانند: مُلک، مُلک؛ قَمَری، قَمَری؛ گُرد، گُرد؛ مَهر، مَهر
در این سرای بی کسی کسی به در نمی زند / به دشت پُر ملال ما پرندۀ پُر نمی زند

ب) جناس ناقص اختلافی یا مطرف
هنگامی که در یک حرف یک واژه اختلاف هست:
اختلاف در حرف نخست: ناز، باز؛ رفیق، شفیق؛ چاه، جاه
اختلاف در حرف میانی: آستین، ستان؛ کمین، کمان
اختلاف در حرف پایانی: بار، باز
هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آمد / ما نیز یکی باشیم از جمله قربان ها

پ) جناس ناقص افزایشی یا زاید
هنگامی که یک واژه، یک حرف بیش تر از دیگری دارد:
در آغاز یک حرف بیش تر دارد. مانند: شما، ما؛ مرنج، رنج
در میان یک حرف بیش تر دارد. مانند: خاص، خلاص؛ دست، دوست
در پایان یک حرف بیش تر دارد. مانند: قیام، قیامت

*یادآور می شوم یادگیری جناس و انواع آن تا همین مقدار کافی است و گفتن دیگر انواع جناس ناقص ضروری نیست.

24-3 اشتقاق :

به کار گرفتن واژه هایی که هم ریشه و هم خانواده باشد را اشتقاق می نامند.
عالم، معلوم؛ مفتاح، فتوح؛ دیده، دیدار؛ لطف، لطیفه

موج زخود رفته ای تند خرامید و گفت هستم اگر می روم گر نروم نیستم

صفای صفوت رویت، صفای گلستان دارد / هوای جنت کویت، حیات جاودان دارد
ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد / دل رمیده ی ما را آنیس و مونس شد

*شبه اشتقاق: در این جا واژه ها به ظاهر هم ریشه است ولی از جهت معنی ارتباطی میان آن ها نیست. مانند: علم، عالم

4. دستور زبان فارسی :

1-4 جمله :

جمله مجموعه ای است به هم پیوسته از کلمات که پیامی را بیان می کند. جمله دارای اجزاء و ارکان است. ارکان جمله آن قسمت هایی هستند که اگر حذف شوند، ساختمان جمله از هم می پاشد.

جمله از دو بخش اصلی تشکیل می شود : نهاد و گزاره

نهاد بخشی است که کاری انجام داده یا کاری بر رویش انجام شده یا حالتی بر آن حاکم شده و یا در موردش شرحی ارائه می شود. نهاد یا فاعل است یا مسند الیه بسته به نوع فعل.

گزاره هر آنچه غیر از نهاد از جمله باقی می ماند گزاره است که شرح کار انجام شده بر روی نهاد یا توسط نهاد و یا حالت نهاد را ارائه می کند.

مثال: سهیل دانش آموز موفقی است.

نهاد گزاره

جمله کوچکترین واحد کلام است

اصلی ترین قسمت یک جمله ، فعل آن می باشد. پس می توان گفت جمله ی بدون فعل معنی ندارد

اگر جمله ای یک کلمه باشد، آن کلمه حتماً فعل است مانند: رفته ام

دیروز افشین به کارخانه رفت. (جمله هست چون فعل دارد)

من گل رابه (جمله نیست چون فعل ندارد)

باید در نوشته هایمان ترتیب دستوری را رعایت کنیم. یعنی کلمه ها را به طور منظم بنویسیم. مثلاً نهاد در ابتدای جمله و فعل را در آخر جمله و ... به دو مثال توجه کنید

بهمین کتاب خود را برداشت (ترتیب دستوری رعایت شده است)

باز آمد بوی ماه مدرسه (ترتیب دستوری رعایت نشده است)

روش پیدا کردن جمله ها:

تعداد جمله ها = شبه جمله + فعل های حذف شده + فعل های موجود

تعریف شبه جمله : کلمه یا عبارتی که شبیه به جمله بوده و در شمارش تعداد جمله، یک جمله به حساب می آید

نکته شبه جمله به دو قسمت **اصوات** و **منادا** تقسیم می شود

اصوات به کلمه هایی می گویند که برای یکی از عواطف انسانی به کار می روند. مثلاً وقتی بیماری می گوید:

« آه » با همین یک کلمه همه ی درد و رنج خود را بیان می کند

مهم ترین اصوات عبارتند از: (به به ! آه ! آفرین ! دریغا ! خوشا ! افسوس ! آخ ! وای ! مرحبا)

نکته اصوات جانشین جمله های تعجبی یا عاطفی هستند

منادا هر گاه بعد از حرف ندا مانند: (ای - یا - ایا - الف - ندا - ایها) اسمی بیاید. منادا نامیده می شود و توان آن را یک جمله به حساب

آورد

مانند: حافظا = ای حافظ (یک جمله)

نکته از میان حروف ندا ، فقط (ای) می تواند به تنهایی یک شبه جمله باشد به شرطی که در اول عبارت باشد و بعد از آن در معنی ،

کلمه های کسی یا کسی که اضافه شود

مانند: ای نام بهترین سر آغاز

ای کسی که نام تو بهترین سر آغاز است

اکنون این بیت از چند جمله تشکیل شده است؟
برو شیر درنده باش ای دغل
مینداز خود را چو روباه شل

توجه: برو /باش/مینداز 3 فعل
ای(حرف ندا) دغل(منادا) یک شبه جمله
پس در کل کل چهار جمله است

نه در کوه سبزی نه در باغ شیخ
ملخ بوستان خورد و مردم ملخ
توجه: نه در کوه سبزی (مانند) نه در باغ شیخ(مانند)ملخ بوستان خورد و مردم ملخ (خوردند) این 3 فعل حذف شده اند
فعل های موجود+فعل های حذف شده+شبه جمله =تعداد جمله ها
(1) + (3) + (0) = (4)

نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن
توجه: این عبارت فقط یک جمله است که البته فعل آن هم حذف شده است فعل حذف شده (است) می باشد
نان خود خوردن و نشستن بهتر است از کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن

نکته: کلمه هایی مانند « خوردن /نشستن/بستن/ایستادن» همگی مصدر هستند که هنگام شمارش جمله به حساب نمی آیند
اگر بعد از فعل یک جمله کلمه ای دیگر بیاید، آن کلمه به خودی خود یک جمله به حساب و او (یا) قرار بگیرد و بعد از (واو) یا (یا)
کلمه ای دیگر بیاید آن کلمه به خودی خود یک جمله به حساب می آید مانند
او رفت و خواهرش = او رفت و خواهرش (نیز رفت)
او بگوید یا بهرام=او بگوید یا بهرام(بگوید)

اقسام جمله از لحاظ پیام:

1. خبری: جمله ای که به یکی از صورت های اخباری یا التزامی و مثبت یا منفی، درباره تحقق کار یا حالتی سخن می گوید.
مثال: هوا سرد است.
2. پرسشی: جمله ای که به وسیله آن، ظاهراً یا حقیقتاً درباره امری پرسش شود
مثال: حال شما چطور است؟
3. امری: جمله ای که به وسیله آن، راجع به تحقق کار یا حالی درخواستی صورت پذیرد
مثال: خشمگین نشوید.
4. عاطفی: جمله ای که با آن، یکی از عواطف و احساسات انسانی بیان شود، از قبیل تحسین، تعجب، آرزو، و افسوس
مثال: شما چقدر خوش ذوق هستید.

حذف ارکان یا اجزای جمله:

1. حذف به قرینه لفظی:

در این نوع حذف کلمه یا کلمات محذوف در بخشی از جمله قرار دارد. در حذف لفظی یا ذکر اختلاف و تغییر شناسه را در نظر نمی گیریم. مثال: زهرا و مریم آمدند و زهره هم به دنبالشان (آمد) در این جمله آمد می تواند به قرینه آمدند حذف شود.

2. حذف به قرینه معنوی:

در این نوع حذف از معنا و مفهوم به آن قسمت حذف شده پی می بریم مثال: هر چه زودتر (باشد) بهتر (است)
در جمله های سوگندی فعل به قرینه معنوی (مفهومی) حذف می شود. مثال: به علی شناختم من به خدا قسم خدا را
افعال و جملاتی که به قرینه معنوی حذف می شوند باید در شمارش تعداد جملات به حساب آیند

3. حذف به قرینه حضوری:

در این نوع حذف قسمت حذف شده را با توجه به موقعیت و شرایط زمانی و مکانی می توان حدس زد مثال:سرد شده است. که این
جای خالی می تواند با توجه به شرایط مکانی و زمانی هر یک از کلمات زیر باشد (هوا -رفتارش-دیواری که تکیه داده ایم -صندلی
و....)باشد.

4-2 نهاد:

نهاد واژه یا گروهی از واژگان یک بند است که درباره آن خبری می‌دهیم یعنی صاحب خبر است نهاد معمولاً پیش از گزاره می‌نشیند و نشانه نهاد همخوانی آن با شناسه است.

انواع نهاد:

در یک بند دو گونه نهاد وجود دارد، فاعل و مسندالیه.

فاعل چیز و یا کسی است که کاری انجام می‌دهد. یعنی اینکه پیام بند به انجام عملی توسط او اختصاص دارد. برای نمونه شراره بهار را دوست دارد

مسندالیه چیز و یا کسی است که پیام بند درباره وجود یا بروز یک ویژگی در او است. برای نمونه شراره عاشق است
شراره عاشق شده است

4-3 فعل:

1 (فعل و مصدر :

فعل کلمه ایست که انجام دادن کار یا حالت کسی یا چیزی را در یکی از زمانهای گذشته (ماضی)، حال (اکنون) و آینده (مستقبل) را بیان می‌کند. طبق این تعریف در معنای هر فعل سه مفهوم اصلی موجود است:

1- کار یا حالت

2- زمان انجام کار

3- شخص انجام دهنده کار

بطور مثال فعل (می‌آید) بعنوان فعل، نشان می‌دهد که عمل آمدن در زمان حال توسط تو در حال صورت گرفتن است. باید توجه داشت که تفاوت فعل با مصدر در آن است که مصدر سر زدن کار یا حالتی را بدون دخالت زمان و شخص بیان می‌کند مثل: آمدن

اما چند نکته در مورد فعل و مصدر :

نکته اول: مصدر در لغت به معنی محلّ صدور یا صادر کردن است، ولی در اصطلاح دستور زبان فارسی، کلمه ای است که بر انجام گرفتن کار یا روی دادن حالت دلالت می‌کند، بی آنکه زمان و شخص داشته باشد.

نکته دوم: فرق مصدر با فعل در آن است که فعل زمان و شخص دارد، ولی مصدر زمان و شخص ندارد.
خورد (فعل) خوردن (مصدر) گرفت (فعل) گرفتن (مصدر)

نکته سوم: علامت مصدر نون (ن) ماقبل مفتوح است. یعنی؛ نونی که قبل از آن فتحه دارد.
مثال: پرسیدن، نوشیدن، گفتن، نوشتن، آمدن، کشتن، شنیدن، گرفتن، زدن و...

نکته چهارم: کلمه ای مصدر است که اگر نون آخر آن را حذف کنیم، ریشه ی فعل یا بن فعل، به دست آید. مثال: گداختن با حذف نون می شود (گداخت)

نکته ی پنجم: از مصدر می توان انواع فعل در زمان های مختلف ساخت و در ساخت بعضی از اسم ها صفت ها و قید ها بهره گرفت.
به عنوان مثال از مصدر " رفتن " می توان واژه های زیر را بنا کرد.
رفتار، روش، روان، رونده، رفته، رفتنی، می رفت، می رود و...

نکته ی ششم: تمامی مصدر ها اسم هستند زیرا نه زمان دارند و نه شخص.

نکته ی هفتم: از مصدر می توان بن ماضی و بن مضارع بنا کرد.

نکته ی هشتم : با حذف نون (ن) آخر مصدر بن ماضی به دست می آید.
شنیدن (شنید) آلودن (آلود)

نکته ی نهم : برای درست کردن بن مضارع ابتدا از مصدر فعل امر می سازیم، سپس (ب) امر را از اوّل آن حذف می کنیم.

دیدن (مصدر) ببین (فعل امر) بین (بن مضارع)

نشستن (مصدر) بنشین (فعل امر) نشین (بن مضارع)

نکته ی دهم : مصدر هایی که با (آ) آغازین شروع می شوند، به هنگام درست کردن فعل امر یک حرف (ی) میانجی می شود.

آزردن (مصدر) = بیازار (فعل امر) = آزار (بن مضارع)
آموختن (مصدر) = بیاموز (فعل امر) = آموز (بن مضارع)

نکته ی یازدهم : بن مضارع بعضی از مصدر ها دور از ذهن هستند. با کمی دقت می توان بن مضارع آن ها به دست آورد.

ردیف	مصدر	بن ماضی	فعل امر	بن مضارع
1	آمدن	آمد	بیا	آ
2	آراستن	آراست	بیارا	آرا
3	آزردن	آزرد	بیازار	آزار
4	آسودن	آسود	بیاسا	آسا
5	آشفتن	آشفت	بیاشوب	آشوب
6	آلودن	آلود	بیالا	آلا
7	افکندن	افکند	بیفکن	افکن
8	انجامیدن	انجامید	بیانجام	انجام
9	بالیدن	بالید	بیال	بال
10	پاییدن	پایید	بپا	پا
11	پالودن	پالود	بیپالا	پالا
12	پیراستن	پیراست	بپیرا	پیرا
13	رستن	رست	برّه	رّه
14	رُستن	رُست	برُوی	روی
15	رُفتن	رُفت	برُوب	روب
16	زدودن	زدود	بزدا	زدا
17	گماردن	گمارد	بگمار	گمار
18	پیوستن	پیوست	بپیوند	پیوند

نکته ی دوازدهم : مصدر جعلی نشانه ی دیگری دارد که از عربی وارد زبان فارسی شده است.
(اسم + یت) حاکمیت ، مظلومیت ، بشریت

نکته ی سیزدهم : اگر (یت) مشدّد به آخر واژه های فارسی بیاید از نظر نگارش نادرست است.
خوبیت بدیت رهبریت مردیت

نکته ی چهاردهم : در بعضی از مصدر ها "بن مضارع" در درون مصدر دیده می شود. با این نوع مصدر ها ، مصدر های باقاعده گویند. مثال : نوشیدن (نوشید = بن ماضی ، نوش = بن مضارع ، لرزیدن (لرزید = بن ماضی ، لرز = بن مضارع)

نکته ی پانزدهم : بعضی از واژه ها شکل مصدر را ندارند ولی معنای مصدری می دهند. به این نوع واژه ها " اسم مصدر " گویند.
فرمول های اسم مصدر :

1. بن مضارع + ش ورزیدن : (ورزش) دیدن (بینش)
2. بن مضارع + ه نالیدن : (ناله) خندیدن (خنده)
3. بن ماضی + ار رفتن (رفتار) گفتن (گفتار)

2 (فعل ها از نظر زمان :

الف) فعل ماضی یا گذشته ب) مضارع یا حال ج) مستقبل یا آینده

الف) فعل ماضی :

فعلی است که در زمان گذشته روی داده است.

مانند : زدم ، می زدم ، زده بودم

فعلهای ماضی :

1. ماضی مطلق
2. ماضی استمراری
3. ماضی نقلی
4. ماضی بعید
5. ماضی التزامی
6. ماضی مستمر

1) ماضی ساده (مطلق) = بن ماضی + شناسه های ماضی :

رفتم / رفتی / رفت / رفتیم / رفتید / رفتند.

نکته : گاهی در قدیم برای زینت بخشیدن به فعل ماضی ساده پیشوند

«ب» می افزودند

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من

2) ماضی استمراری = می + ماضی ساده :

می رفتم / می رفتی / می رفت / می رفتیم / می رفتید / می رفتند

نکته 1 : گاهی در قدیم به جای « می » از پیشوند « همی » استفاده

می کردند :

همی گشت و همی گفت ای دریغا که باید کشتن و هشتن در این دشت

نکته 2 : گاهی در قدیم به جای « می » در اول فعل ، از پسوند « ی » در آخر فعل استفاده می شد :

کبوتران به طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی

3) ماضی نقلی = صفت مفعولی + ام. ای. (است) . ایم. آید. اند :

رفته ام / رفته ای / رفته است / رفته ایم / رفته آید / رفته اند

نکته : شکل کامل فعل ماضی نقلی (رفته استم / رفته استی و)

در قدیم گاهی مورد استفاده قرار می گرفت :

آن شنیدستی (شنیده ای) که از عشق نباید ترسید

4) ماضی بعید = صفت مفعولی + بودم. بودی. بود. بودیم. بودید. بودند :

رفته بودم / رفته بودی / رفته بود / رفته بودید.

5) ماضی التزامی = صفت مفعولی + باشم. باشی. باشد. باشیم. باشید. باشند :
رفته باشم / رفته باشی / رفته باشد /

6) ماضی مستمر / ملاموس = داشت + شناسه + ماضی استمراری فعل اصلی : داشتم میرفتم / داشتی میرفتی / داشت می رفت /
نکته : گاهی بین دو جزء کمکی و اصلی ماضی مستمر فاصله ایجاد می شود که نباید ما را به اشتباه بیندازد :
داشتم کم کم به او دل می بستم (داشتم می بستم = ماضی مستمر)

ب (فعل مضارع :

فعلی است که بر انجام کاری یا روی دادن حالتی وصفی در زمان حال یا آینده دلالت می کند
می گویم - همی گوید - می رود - می خوانیم
فعل مضارع سه قسم است:

1. مضارع اخباری
2. مضارع التزامی
3. مضارع مستمر

1) مضارع اخباری = می + بن مضارع + شناسه های مضارع :
می روم / می روی / میرود /

نکته 1: گاهی در قدیم به جای پیشوند « می » از « همی » استفاده می شد:
همی گویم و گفته ام بارها بود کیش من مهر دلدار ها

نکته 2: گاهی این فعل (چه در زمان حاضر چه در قدیم) بدون علامت خاص به کار برده می شود :
بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند ؟ بگفت اندوه خرنده و جان فروشند. (کوشند / خرنده / فروشند ، مضارع اخباری هستند)
این کار مشکلاتی را با خود همراه دارد (دارد = مضارع اخباری)

نکته 3: گاهی در گذشته به جای « می » از « ب » در ابتدای فعل استفاده می شد.

2) مضارع التزامی = ب + بن مضارع + شناسه های مضارع :
ببینم / ببینی / ببیند /

نکته 1: گاهی این فعل بدون پیشوند « ب » مورد استفاده قرار می گیرد :
اگر دستم رسد (برسد) بر چرخ گردون

نکته 2: گاهی به جای پیشوند « ب » در اول فعل از « می » استفاده می شود و برای تشخیص این فعل از مضارع اخباری فقط باید به معنی آن توجه کرد :
زاغ گفت: من باری جای نگه دارم و می نگرم (بنگرم) تا چه کنند

نکته 3: شکل ظاهری « سوم شخص مفرد ماضی استمراری » و « دوم شخص جمع مضارع اخباری » در برخی افعال شبه هم هستند و فقط باید در جمله تفاوت آنها را تشخیص داد :

می خرید (آن پسر هر روز کتاب می خرید « ماضی استمراری ») و (شما همیشه کتاب می خرید « مضارع اخباری »)

این نکته برای افعال زیر نیز صدق میکند
دریدن / خریدن / لرزیدن / سنجیدن / لغزیدن / پریدن /

نکته 4: دوم شخص جمع مضارع التزامی و دوم شخص جمع فعل امر از نظر ظاهر کاملاً شبیه هم هستند :
 شاید به قایم شهر بروید (مضارع التزامی) به قایم شهر بروید (امر)
3) مضارع مستمر (ملموس): فعل های کمکی از مصدر « داشتن » (دارم / داری / دارد /) + مضارع اخباری :
 دارم می روم / داری می روی / دارد می رود /

نکته : گاهی هم بین جزء کمکی و اصلی مضارع مستمر فاصله ایجاد می شود:
 دارم کم کم به موفقیتشان امیدوار می شوم (دارم می شوم = مضارع مستمر)

ج) مستقبل (آینده) = خواهیم. خواهی. خواهد. خواهیم. خواهید. خواهند+بن ماضی :
 خواهیم گفت / خواهی گفت / خواهد گفت / ...

3) ساختمان فعل :

فعل از نظر ساختمان به سه نوع تقسیم می شود :

1) فعل ساده : آن است که بن مضارع آن فقط یک جزء مستقل (تکواژ) باشد . مثال : آمد ، نشست ، گرفت

2) فعل پیشوندی : اگر به اول فعل ساده ، تکواژ های (وند) « بر ، در ، باز ، فرو ، وا ، و..... » افزوده شود فعل ساده به فعل پیشوندی تبدیل خواهد شد . مثال : رفت (ساده) + وند(وا ، در) = در رفت ، و رفت (پیشوندی)
 مثال های دیگر : (در غلتیدن، فرو غلتیدن/ بر آوردن، باز آوردن/ برگشتن ، باز گشتن/ و.....)
 نکته: گاهی این پیشوند معنای تازه ای به فعل نمی دهد مثل « شمردن ، بر شمردن» یا « افراشتن ، بر افراشتن»

3) فعل مرکب :
 هرگاه یک یا چند تکواژ مستقل را به اول فعل ساده یا پیشوندی بیفزاییم ، فعل مرکب ساخته میشود
 مثال : کرد ----- صرف نظر کرد
 مثال های دیگر : روی دادن ، قرض گرفتن ، ایمان آوردن ، اعلام کردن ، فرود آمدن و

راه تشخیص فعل مرکب از ساده :

الف) گسترش پذیری : جزء آغازین فعل مرکب قابل گسترش نیست ؛ یعنی نمی توان به آخر آن «ی» نکره یا « نشانه جمع» یا « صفت » یا « تر» اضافه کرد

ب) نقش پذیری : جزء آغازین فعل مرکب هرگز نقش نحوی (مفعول ، مسند ، متمم، قید و ...) نمی پذیرد .
 مثال : من این موضوع را به همه اعلام کردم . (اعلام کردم فعل مرکب)

الف) نمی توان گفت : اعلامی کردم ، اعلام ها کردم ، اعلام زیاد کردم ، اعلام تر کردم، در واقع نمی توان آن را گسترش داد

ب) واژه ی اعلام هیچ نقش نحوی نگرفته است ، یعنی نه مفعول است نه مسند نه متمم و.....

نکته: نوع دیگری از فعل های مرکب عبارت های کنایی هستند در این گونه فعل ها تمامی اجزا روی همه یک مفهوم فعلی واد را دارند .
 مانند : او از خواسته هایش چشم پوشید (کنایه از صرف نظر کردن)

نکته : ساختمان فعل را در جمله هایی که به کار می روند باید تشخیص داد . به مثال زیر توجه کنید :
 مجید قایم شهر را دوست دارد (دوست دارد فعل مرکب است)
 مجید در قایم شهر دوست دارد (دارد فعل ساده است)

4) افعال گذرا و نا گذر (یادگیری مفعول – مسند – متمم)

به فعلی که با نهاد کامل می شود و نیازی به چیز دیگری ندارد **فعل ناگذرا** می گوئیم .

* به جمله ی زیر توجه کنید . آیا فعل این جمله ناگذر است ؟
 ما در کنار دیگر بچه ها ، زیر سایبان ایستگاه اتوبوس نشستیم .
 به نظر شما کوتاه ترین شکل این جمله چگونه خواهد بود ؟
 (کدام قسمت های این جمله را می توانیم حذف کنیم ؟)
 ما در کنار دیگر بچه ها ، نشستیم .
 ما زیر سایبان ایستگاه اتوبوس نشستیم .
 ما نشستیم .

نتیجه : فعل این جمله ناگذرا است .
 * فعل های ناگذر می توانند جمله های دو جزئی (نهاد + فعل) بسازند .

* **فعل گذرا** فعلی است که علاوه بر نهاد به چیز دیگری مثل مفعول ، مسند یا متمم نیاز داشته باشد .

الف (فعل های گذرا به مفعول :

فعلی که علاوه بر نهاد به مفعول نیاز داشته باشد، گذرا به مفعول است .
 نهاد + مفعول + فعل گذرا به مفعول .

فعل گذرا به مفعول	مفعول	نهاد
می خواند . دارند . پخته بود .	روزنامه های ورزشی را توپ غذای خوشمزه ای	پرویز بچه ها مادر زهرا

مفعول : کلمه یا یک گروه اسمی است که قبل از «را» و در جواب پرسش «چه کسی را؟» و «چه چیزی را؟» می آید. اما همیشه را نشانه مفعول نیست.

را انواعی دارد :

1. نشانه مفعول: این را پس از مفعول می آید:
2. بدل از حرف اضافه: این را پس از متمم می آید:
3. فک اضافه: این را بین مضاف و مضاف الیه آمده و ساختار ترکیب اضافی را جا به جا می کند: او را نام علی است

در دستور زبان امروزی را فقط و فقط نشانه مفعول است و دو نوع دیگر در کتاب های کهن فارسی وجود دارند و در دستور تاریخی زبان فارسی بررسی می شوند
 برای درک دو نوع دوم باید جمله را به زبان معیار و امروزی برگردانیم و به قول معروف برای خود معنی کنیم: شیخ ما را پرسیدند= از شیخ ما پرسیدند

او را نام علی است= نام او علی است /
 هنگامی که را بدل از حرف اضافهء "برای" باشد، رای بدل از حرف اضافه در حقیقت به جای یکی از حروف اضافه به کار می رود می توان آن را به صورت فک اضافه هم در نظر گرفت
 او ما را معلم بود

1. او معلم ما بود - فک اضافه
2. او برای ما معلم بود- بدل از حرف اضافه

ب) فعل های گذرا به مسند :

فعل هایی که از مصدر های (استن ، بودن ، شدن ، گشتن ، گردیدن) به دست بیایند جمله های سه جزئی می سازند :
« نهاد + مسند + فعل اسنادی »

فعل اسنادی	مسند	نهاد
بودند . هستند .	خوشحال و شادمان بسیار گران	دوستان برادرم کیف های مرغوب

* نکته : در یک جمله ی طولانی که فعل اسنادی دارد ، مسند را چگونه پیدا کنیم ؟
اگر میان نهاد و فعل اسنادی ، با کمک واژه های (چه یا که) پرسشی بسازیم ، پاسخ پرسش ما مسند خواهد بود .
یعنی : نهاد + چه یا که + فعل اسنادی ؟ مسند

هوای بسیاری از مناطق کشور ، این روزها ، پس از باران های نوازش گر بهاری ، جذاب و فراموش نشدنی شده است .
(هوا چه شده است ؟ جذاب و فراموش نشدنی)

آسمان شب چادر سیاه بزرگی است که بزرگترین سوراخش ماه است .
گشت غمناک دل و جان عقاب
تمام حاضران در جلسه ی روز سه شنبه اولیای دانش آموزان پایه ی سوم بودند .

نکته : فعل است اگر به معنای وجودداشتن باشد، دیگر فعل اسنادی نیست و مسند هم در جمله وجود ندارد.
مثال:

دیده ای نیست ببیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را
افعال بالا اسنادی نیستند.

ج) فعل های گذرا به متمم:

می دانیم که (حرف اضافه + متمم) در بسیاری از جمله ها دیده می شود . اما در بیشتر این جمله ها متمم ها قابل حذف هستند .
متمم های قابل حذف را متمم قیدی می گوئیم . مثل
ما در کنار دیگر بچه ها، زیر سایبان ایستگاه اتوبوس نشستیم .
* این جمله، گذرا به متمم نیست چون متمم آن قابل حذف است .

* اگر نتوانیم متمم را از جمله حذف کنیم ، متمم جمله متمم اجباری یا متمم فعل است .
نهاد + متمم اجباری + فعل گذرا به متمم .
پیرمرد از سخن من رنجید .
تو به گل می مانی .
حر به سپاه امام حسین (ع) پیوست .
این موضوع در ذهن بچه ها نمی گنجد .

* بعضی فعل ها به فعل های آشپزخانه ای معروف هستند .
مثل (شکست ، ریخت ، پخت ، سوخت ، برید و ...) این فعل ها گاهی به شکل ناگذر و گاهی به شکل گذرا به کار می روند . مثل :
غذا پخت . (فعل ناگذر)
مادر غذا را پخت . (فعل گذرا به مفعول)
به این گونه فعل ها فعل های دو وجهی می گوئیم .

4-4 حروف اضافه و حروف ربط :

حروف اضافه عبارتند از :

برای - بهر - بی - بر - ز - جز - تا - با - به - چون - در

- * تا زمانی حرف اضافه است که بین دو اسم بیاید.
 - * تا اگر بعد از فعل بیاید دیگر حرف اضافه نیست و حرف ربط است.
 - * چون زمانی حرف اضافه می باشد که از ادات تشبیه (به معنای مانند) باشد.
 - * چون اگر به معنای اگر باشد ، حرف ربط است و دیگر حرفه اضافه نیست.
 - * البته چون به معنای وقتی که هم هست که قید زمان میباشد.
 - * چون به معنای زیرا هم میباشد.
 - * چون به معنای چگونه هم می باشد.
- مریم مسیر خانه تا مدرسه را دوید.
مریم رفت تا درس بخواند.
او چون ماه زیباست.
چون بیایی، خود خواهی یافت.
چون به خانه رسیدم، رفته بود.
نمیروم، چون مسیر طولانی است.
مورچه چون آشیان سازد.

با شناخت حروف اضافه بهتر است حروف ربط را هم بشناسیم که دو جمله را به هم ربط میدهند.

حروف ربط عبارتند از :

تا - که - ولی - چون - اگر - نیز - چو - یا - خواه - و - گر

- * همانطور که مشاهده فرمودید حروف (تا - چون) در هر دو مشترک بودند.
- * خاطر نشان میشوم و او ربط بین دو جمله می آید و قبل از آن همیشه فعل می آید. مادر می آید و من خوشحالم.
- * اما علاوه بر و او ربط و او دیگری به نام و او عطف وجود دارد که بین دو اسم می آید و هر دو واژه نقشیکسان می گیرند.
- * محمد و احسان از مدرسه می آیند. محمد و احسان هر دو نهاد هستند.

5-4 قید :

قید کلمه ای است که چگونگی انجام یافتن فعل یا مفهوم صفتی یا معنی کلمه دیگری را به چیزی از قبیل زمان ، مکان ، حالت و... مقید می سازد .

وقتی می گوئیم ، « شهاب سخنرانی کرد . » شنونده می پرسد ؛ چگونه سخنرانی کرد ؟ در جواب می گوئیم : شهاب خوب سخنرانی کرد . پس کلمه ی خوب چگونگی انجام یافتن فعل را نشان می دهد . باز شنونده می پرسد : کی و کجا سخنرانی کرد؟ جواب می دهیم : شهاب امروز اینجا خوب سخنرانی کرد . کلمه ی (بسیار) خوب را که قید است مقید ساخته است این گونه قید ها را قید مقید نامند .

1. زمان: امروز، در آن هنگام....
2. مکان: این جا، آنجا....
3. مقدار: یک کیلو، بسیار، کم، زیاد....
4. حالت: آهسته، گریان، نالان....
5. نفی: هرگز، اصلاً، هیچ، نه....
6. استثنا: مگر، جز، وگرنه، غیر....
7. تأکید: آری، بی گمان، بلکه، راستی، ناچار، هرآینه، بی چون و چرا....
8. کیفیت: خوب، به آرامی....
9. استفهام: برای چه، آیا، چون، کی، چرا، چطور، چگونه....
10. تاسف: افسوس ، متأسفانه....
11. تعجب: چه عجب، عجباً....
12. شک و تردید: شاید....

قید های دیگری نیز وجود دارند چون قید تشبیه (مانا ، همانا ، چنان ، چنین، بکردار، بسان) قید آرزو(کاش ، ای کاش ، کاشکی) قید شرط (اگر ، اگرچه ، وگر ، ور ، چنانچه) قید نفی (نه ، هرگز ، هیچ ، به هیچ وجه ، اصلاً ، ابدأ) قید ترتیب (اول ، دوم ، نخست ، درآغار ، پیاپی ، گروه گروه ، دسته دسته، دوتا دوتا) قید استثنا (جز ، مگر ، جزکه ، مگر که)

قید یک نقش وابسته است . قید گاهی به فعل وابسته است و گاهی به اجزای دیگر جمله و گاهی به کل جمله .

قید وابسته به فعل : ظرف را کاملاً از آب پر کرد . "کاملاً" که قید است به فعل "پرکرد" وابسته است .
 قید وابسته به صفت : باغ بسیار بزرگ . که در اینجا "بسیار" صفتی است برای "باغ" ، و "بسیار" قید است برای "بزرگ" .
 قید وابسته به مسند : باغ ، بسیار بزرگ است . در اینجا "بزرگ" مسند است و "بسیار" قید است برای مسند .
 قید وابسته به قید دیگر : احمد بسیار تند می دود . در اینجا "تند" قید است برای فعل "می دود" و "بسیار" قید است برای تند .
 قید وابسته به جمله : متأسفانه هوا امروز چندان مساعد نیست . در این جمله "متأسفانه" وابسته به کل جمله است .
 قید وابسته به تمیز : او را خیلی ماهر می دانستم . در این جمله "ماهر" تمیز است . و "خیلی" قیدی است برای تمیز .
 چنانکه ملاحظه می شود "قید" مفهومی به جمله یا به فعل یا به ... می افزاید . مثلاً چگونگی وقوع فعل یا شدت وضعف صفت یا ... را بیان می کند .

6-4 صفت :

کلماتی که چگونگی و خصوصیات اسم را بیان می کنند و وابسته اسم باشند، صفت اند .
صفت از حیث مفهوم:

صفت بیانی: صفتی است که چگونگی و خصوصیات اسم را مانند قد، رنگ، جنس و... برساند .
 صفت بیانی خود بر پنج نوع است :

1. صفت ساده: صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیات موصوف را بیان می کند. و یک جزء (تکواژ) دارد. مانند سیاه، سفید،

2. صفت فاعلی: صفتی که بر کننده کار دلالت کند.

ساخت اقسام صفت فاعلی:

الف) بن مضارع + نده = گیرنده، خواننده.

ب) بن مضارع + ان = گریان، خندان.

ج) بن مضارع + ا = دانا، شنوا.

د) بن مضارع و بندرت بن مضارع + ار = خریدار، نمودار.

ه) بن مضارع یا مضارع + گار = آموزگار، پرهزگار.

و) اسم معنی و بندرت صفت یا بن فعل + گر = دادگری، رفتگر.

3. صفت مفعولی: معمولاً از بن ماضی + کسره (ه) ساخته می شود: گرفته، شنیده

که آن را اسم مفعول نیز نامیده اند صفتی است که معنی مفعولیت دارد یعنی کار بر آن واقع می شود.

4. صفت نسبی: صفتی است که به کسی یا چیزی نسبت داده می شود و با افزودن پسوندهای "ی، ینه، گانه، و..." ساخته می شود.

5. صفت لیاقت: صفتی است که شایستگی و قابلیت موصوف را می رساند و با افزودن "ی" به آخر مصدر ساخته می شود.

صفت های بیانی سه نوع کاربرد دارند:

1. اگر بین دو چیز مقایسه شود به آخر صفت "تر" اضافه می گردد و به آن **صفت برتر** (تفضیلی) می گویند ؛ مانند: لباس خوبتر ، برادر مهربانتر

2. اگر بین چند چیز مقایسه شود به آخر صفت "ترین" اضافه می گردد و به آن **صفت برترین** (عالی) می گویند ؛ مانند: خوبترین لباس ، مهربانترین برادر

3. اگر مقایسه ای در کار نباشد و به آخر صفت «تر» و «ترین» افزوده نشود ، به آن **صفت ساده** می گویند ؛ مانند: لباس خوب ، برادر مهربان

7-4 ترکیب وصفی - ترکیب اضافی :

برای تشخیص ترکیب وصفی از ترکیب اضافی باید به نوع کلمات هر ترکیب توجه داشت .
ترکیب اسم + اسم یک «ترکیب اضافی» و ترکیب اسم + صفت «ترکیب وصفی» است .

نکته 1: اگر در بعضی مواقع تشخیص نوع کلمه (اسم یا صفت بودن آن) برای ما مبهم بود از ملاک های زیر می توان استفاده نمود .
البته شیوه ی اصلی تشخیص ترکیب وصفی از اضافی تشخیص نوع کلمات ترکیب (از نظر اسم یا صفت بودن) است .

- 1- با اضافه کردن (تر - ترین) به آخر ترکیب . مثال : پسر زرنگ . پسر زرنگ تر .
 - 2- با اضافه کردن افعال ربطی به آخر ترکیبها . مثال : پسر زرنگ است . پسر زرنگ بود .
 - 3- اضافه کردن (ی) بین دو کلمه . مثال : پسر زرنگ .
- اگر با اضافه کردن موارد فوق ترکیب ها از نظر نحوی (دستوری) صحیح باشد، نوع ترکیب وصفی و در غیر این صورت ترکیب اضافی است .

نکته 2: برای تشخیص اسم و صفت بیشترین مشکل دانش آموزان برای شناخت **اسامی معنی** می باشد یعنی اسامی که وجود ظاهری ندارند و وجودشان وابسته به چیزی دیگر است . مثل هوش ، نور ، عقل

8-4 اسم :

اسم کلمه‌ای است که بدان، کسی یا چیزی را می‌نامیم. مانند: حسن- گلدان- درخت- باغ- میز- دیوار و ...

اسم از نظر ساختمان بر ۲ بخش است	
اسم ساده:	اسمی است که فقط «یک جزء معنی‌دار» دارد. مثال: باغ - دیوار - میز - قلم
اسم غیر ساده:	اسمی است که بیش از یک جزء معنی دار داشته باشد؛ که خود شامل 3 نوع مختلف است:
اسم غیر ساده خود بر ۳ نوع است:	
مرگب:	اسمی که بیش از یک جزء معنادار (دو یا بیشتر) داشته باشد: مثال: گلاب پاش (گل+آب+پاش) و کتابخانه (کتاب+خانه) و ...
مشتق:	اسمی است که یک جزء معنا دار و یک (یا بیش از یک) جزء بی معنی (وند) داشته باشد. مثال: دانش (دان+بُن مضارع) + «ش» (وند) و (عروسک) (عروس+ک) «وند» و نمکدان (نمک+دان) «وند» و ...
مشتق مرکب:	اسمی که هم اجزای معنادار آن بیش از یکی است و هم «وند» دارد. مثال: دانش آموز (دان+بُن مضارع) + «ش» + آموز «بن مضارع» و گلابی (گل+آب+ی) «وند» و آفتابگردان (آفتاب+گرد+ان) «وند» و ...

وند: به جزئی از کلمات که به تنهایی معنایی نداشته، ولی معنی و آژه‌ها را تغییر می دهند.

اسم از نظر شمار (مفرد و جمع بودن)	
مفرد:	اسمی که از نظر تعداد، فقط بر یکی دلالت کند. مثال: درخت (یک درخت)، دانش آموز (یک دانش آموز)، کلاس (یک کلاس) و ...
جمع:	اسمی که از نظر تعداد، فقط بر بیش از یکی دلالت کند. درختان (چند درخت)، دانش آموزان (چند دانش آموز)، برگ ها (چند برگ)، روحانیون (چند روحانی)، سبزیجات (چند سبزی)، آیات (چند آیه) و ...
اسم جمع:	اسمی که به ظاهر مفرد، (بدون نشانه‌ی جمع) و در معنی جمع باشد. مثال: قوم، لشکر، سپاه، تیپ، قبیله، گله و ...

نشانه های جمع در فارسی و عربی:

نشانه های جمع فارسی:

«ها»، «ان». درست تر این است که واژه های فارسی را با نشانه های جمع فارسی جمع ببندیم. مانند: برگ ها، درختان، دیوارها،

دست ها، و ...

نشانه های جمع عربی:

«ین» و «ون». در کلمه هایی که از زبان عربی وارد شده اند. مثال: مدرّسین، روحانیون.

«ات» نشانه ی جمع مؤنث سالم. مثال: آیات، نباتات، سبزیجات و ...

جمع مکسر: گاهی همگام جمع بستن کلمات، شکل مفرد آن ها می شکند. مثال: معدن = معادن، مکتب = مکاتب، مجری = مجاری و ...

حروف میانجی:

با افزودن نشانه های جمع به بعضی از واژه ها، تلفظ آن ها سنگین تر می شود. به منظور سهولت در تلفظ، زبانشناسان پیشنهاد می کنند که حرفی بدان اضافه شود، به این نوع حروف، « میانجی» می گوئیم. مثال:

سبزی + (حرف میانجی «ج» + ات).

خانه + (حرف میانجی «گ» + ای).

آشنا + (حرف میانجی «ی» + آن) و ...

9-4 ضمیر:

ضمیر واژه ای است که معمولاً جانشین گروه اسمی می شود و به همین دلیل می تواند هسته ی گروه اسمی واقع شود و همانند اسم، نقش های نهاد، مفعول، متمم، مضاف الیه را بپذیرد. به تعبیر دیگر ضمیر کلمه ای است که به جای اسم یا گروه اسمی می نشیند و از تکرار آن جلوگیری می کند.

به این مثال توجه نمایید.

ایمان کتابش را مطالعه کرد

در این جمله ضمیر «ش» به جای اسم «ایمان» نشسته و مانع تکرار آن شده است

احمد به همراه برادر خود به مدرسه رفت و از مدیر مدرسه برای او مرخصی گرفت.

احمد برادر

در این عبارت دو ضمیر را می بینیم (خود - او) که به جای اسم های « احمد و برادر » نشسته اند و مانع از تکرار آن ها شده است

اسم یا گروه اسمی که ضمیر به جای می نشیند، مرجع نامیده می شود

مرجع ضمیر معمولاً به دو شکل ظاهر می شود:

الف) پیش از مرجع: که در این صورت مرجع پیش از ضمیر می آید. در زبان فارسی، این نوع مرجع بیش تر کاربرد دارد.

آرش کمان را گرفت و آن را در دست فشرد. (کمان: مرجع / آن: ضمیر)

احمد از برادرش دو سال کوچک تر بود. (احمد: مرجع / ش: ضمیر)

ب) پس از مرجع: در این صورت، مرجع پس از ضمیر می آید و در زبان فارسی چندان رایج نیست.

هنگامی که متولد شد، تهمنه نام او را سهراب گذاشت. (سهراب: مرجع / او: ضمیر)

تذکره 1: هرگاه «این» و «آن» به صورتی بیابند که مرجع مشخصی نداشته باشند، اسم مبهم نامیده می شوند مانند: تاکی در دنیا فریب این و آن را می خوری؟

تذکره 2: مرجع ضمیر در اول شخص و دوم شخص گاه به قرینه حذف می شود:

دردم از یار است و درمان نیز هم. ما ز یاران چشم یاری داشتیم

انواع ضمیر:

1- ضمیر شخصی 2- ضمیر مشترك 3- ضمیر اشاره 4- ضمیر پرسشی

1- ضمیر شخصی:

ضمیری که جانشین اسم می شود و شش شخص دارد. این ضمیر بر دو نوع است:

الف) شخصی جدا: به واژه های دیگر نمی پیوندند و به صورت مستقل و جدا به کار می رود.

و در شش شخص زیر ظاهر می شود.

اول شخص مفرد (گوینده) = من اول شخص جمع (گویندگان) = ما

دوم شخص مفرد (شنونده) = تو دوم شخص جمع (شنوندگان) = شما

سوم شخص مفرد (دیگری) = او/وی سوم شخص جمع (دیگران) = ایشان/آن ها

مثال :

- تو را من چشم در راهم شباهنگام
- سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می رود از ارادت اوست
- مخالفان می گویند شما می خواهید زن را از حضور فعال در جامعه محروم سازید و او را محبوس سازید
پسرم می پرسد تو چرا می جنگی ؟
سخنان استاد را شنیدم . وی عالمانه سخن گفت

ب) شخصی پیوسته: به واژه های دیگر می پیوندند و در شش شخص زیر ظاهر می شود .
اول شخص مفرد (گوینده) = مَ - م اول شخص جمع (گویندگان) = - مان
دوم شخص مفرد (شنونده) = تَ - ت دوم شخص جمع (شنوندگان) = - تان
سوم شخص مفرد (دیگری) = شَ - ش سوم شخص جمع (دیگران) = - شان
دلَم را با جفایت داغ کردی
دل هایتان آسمانی باد

به یاد آر آن زمانی را که کوله پستی هایتان به پشت بود و دشمنان تفنگ هایشان بر زمین
نکته 1 : اگر پیش از ضمیرهای پیوسته ، واژه های مختوم به مصوت (ا- و- ی) و (َ- ، ُ-) بیاید ، « ی » میانجی نیز به آن ها اضافه می شود .

ابرو + مَ - = ابرویت ابرو + - تان = ابرویتان
دانا + - مان = دانایمان

نکته 2 : اگر پیش از ضمیرهای پیوسته ، واژه ی مختوم به مصوت - بیاید ، در صورت مفرد يك همزه ی میانجی اضافه می شود ولی در صورت های جمع معمولاً میانجی اضافه نمی شود .

نامه + مَ - = نامه ام نامه + - مان = نامه مان
نامه + تَ - = نامه ات نامه + - تان = نامه تان
نامه + شَ - = نامه اش نامه + - شان = نامه شان

نکته 3 : ضمایر شخصی پیوسته علاوه بر اسم گاهی به فعل می چسبند و نقش می پذیرد .
گفتمش باید بری نامم زیاد (گفتم + ش) (نام + م)
دیدمش خرم و خندان

فرق ضمایر پیوسته با شناسه :

- شناسه ها تنها بعد از فعل می آیند ؛ درحالی که ضمیرهای شخصی پیوسته بعد از انواع کلمه ها (اسم ، فعل ، صفت و ...) قرار می گیرند : زدش بر زمین ، دستش را برید ، اخلاق خوبت
- شناسه ها تنها نقش نهادی می توانند داشته باشند اما ضمیر های شخصی پیوسته علاوه بر نهاد ، نقش های دیگر را (مفعول ، متمم ، مضاف الیه و ...) نیز می پذیرند .
به خانه رفتم (م : شناسه است)
دردم را به که بگویم ؟ (م : ضمیر شخصی پیوسته : مضاف الیه)
زدش بر زمین بر به کردار شیر (ش : ضمیر شخصی پیوسته : مفعول)

2- ضمیر مشترك « خود »

ضمیر مشترك « خود » ضمیری است که برای هر شش شخص با لفظ مشترك به کار می رود
نکته : به جای «خود» در نوشته های ادبی ، « خویش » و « خویشان » به کار می رود .

ضمیر مشترك انواعی دارد که به اختصار به آن اشاره می شود :

الف) تأکیدی

آن است که ضمیر مشترك هم مرجع با نهاد ذکر شود ؛ یعنی ، نهاد واقع شود . در این صورت حذف ضمیر مشترك خللی در جمله ایجاد نمی کند . مانند :

سعید خود این حقیقت را می داند = سعید این حقیقت را می داند (سعید: نهاد / خود : برای تأکید نهاد است)
- ما خود به خوبی می دانیم = ما به خوبی می دانیم (ما: نهاد / خود : برای تأکید نهاد است) و مرجع هر دو (ما ، خود) یکی و محذوف است

ب) انعکاسی

آن است که ضمیر مشترک در دو نقش مفعول یا متمم هم مرجع با نهاد به کار می رود . در این صورت حذف آن غیر ممکن است .
سعید صبح زود بیدار شد . او خود را سریع به اتوبوس رساند .
(او : نهاد / خود : مفعول است) و مرجع هر دو (او ، خود) سعید است . با حذف « خود را » جمله ناقص می شود
تذکر : ضمیر مشترک می تواند به عنوان هسته ی گروه اسمی وابسته ی پسین (مضاف الیه) بپذیرد :
الف) با ضمیرهای شخصی همراه شود.
خود او این خبر را رساند (او : مضاف الیه برای خود)
خودتان را برای امتحان آماده کنید (تان : مضاف الیه برای خود)
ب) با اسم همراه شود : خود سعید شلوغ کرده بود (سعید : مضاف الیه برای خود)

3- ضمیر اشاره

واژه های « این » و « آن » در صورتی که جانشین اسم شوند (بدون همراهی اسم بیایند) ضمیر اشاره هستند . این واژه ها می توانند جمع بسته شوند : این ها / اینان ، آن ها / آنان
رضا کتاب را برداشت و آن را خواند
قرآن را بردار و آن را بخوان

تذکر 1 : ضمیرهای اشاره « این و آن » وابسته ی پسین جمع را می پذیرد .
آن ها آمدند . (آن : ضمیر / هسته) (ها : وابسته ی پسین / نشانه جمع)

تذکر 2 : اگر این واژه ها به عنوان وابسته ی پیشین اسم بیایند ، صفت اشاره اند .
این کتاب را بردار و آن را بخوان .
این کتاب : چون با اسم « کتاب » همراه شد ، « این » صفت اشاره است و کتاب : هسته یا موصوف است .
این را بخوان : چون بدون اسم آمده است و در حقیقت به جای اسم « کتاب » آمده ، ضمیر اشاره است .

تذکر 3 :

اگر « این » و « آن » به صورتی بیایند که مرجع مشخصی نداشته باشند ، اسم مبهم نامیده می شوند
اعتماد کردن به این و آن شایسته نیست
یار ما این دارد و آن نیز هم

4- ضمیر پرسشی

واژه های « که » ، « چه » ، « چند » ، « کدام » ، « کجا » و « کی » وقتی جانشین اسم شوند و پرسشی را برسانند ، ضمیر پرسشی محسوب می شوند .
از که سخن می گویی ؟
چه می خواهی از حال زارم ؟
به کجا چنین شتابان ؟
که گفتت برو دست رستم ببند ؟
کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را ؟
از کی دفاع می کنی ؟
تذکر :

واژه های « که » ، « کجا » ، « کی » چون نمی توانند وابسته ی پیشین اسم بیایند ، صفت پرسشی واقع نمی شوند اما « چه » ، « چند » و « کدام » در صورتی که با اسم بیایند ، صفت پرسشی می شود .

10-4 گروه اسمی (هسته و وابسته ها):

به اسم های موجود در یک جمله گروه اسمی می گویند.
گروه چیست؟ گروه در این جا به معنای اصطلاحی که تا کنون با آن سر و کار داشته اید نیست. یعنی مثلاً ما در زندگی خود تا زمانی که چند چیز در کنار هم قرار نگیرند، به آن گروه نمی گوئیم. مثلاً ما به مجموع چند نفر گروه می گوئیم. ولی هیچ گاه به یک نفر گروه نمی گوئیم.

توجه: گروه در زبان فارسی چنین معنایی ندارد. یعنی ما به یک کلمه (اسم) هم گروه می گوئیم و به یک اسم با وابسته های آن نیز یک گروه می گوئیم.

مثال: "مداد" یک گروه اسمی است. "مداد مشکی" هم یک گروه اسمی است. "چهار مداد مشکی" هم یک گروه اسمی است.
توجه: در هر گروه یک هسته وجود دارد و ممکن است یک یا چند وابسته نیز وجود داشته باشد. پس وجود هسته اجباری و لازم و وجود وابسته اختیاری است.

چگونه یک اسم را در جمله تشخیص دهیم؟

به این جمله دقت کنید:

من برای خرید کفش به بازار رفتم.

سوال: به نظر شما چند گروه اسمی در این جمله هست؟

پاسخ: 3 گروه

1- من 2- خرید کفش 3- بازار

من، نهاد است و نهاد همیشه یک گروه اسمی است.

خرید کفش، پس از حرف اضافه ی "برای" قرار گرفته و متمم است. که "خرید" در این جا هسته و "کفش" وابسته است.
بازار، پس از حرف اضافه ی "به" قرار گرفته و متمم است.

می دانیم که متمم ها همیشه اسم هستند. در کل کلماتی که در نقش های مختلف (متمم - مفعول - قید - مسند) قرار می گیرند، اسم هستند. پس شما اگر بتوانید نقش ها را تشخیص دهید گروه ها را هم تشخیص داده اید. حال چگونه هسته و وابسته را از هم تشخیص دهیم.

1- خرید کتاب: اگر کلماتی را دیدید که با کسره به کلمه ی پس از خود متصل می شوند، هسته هستند.
یعنی در یک گروه اولین کلمه ای که کسره می گیرد " هسته " و بقیه ی کلمات وابسته هستند.

مثال: در گروه "مداد مشکی من" مداد، هسته و بقیه ی کلمات وابسته هستند. مشکی وابسته و من وابسته ی وابسته است.

سوال: در گروه "این خانه ی بزرگ" هسته و وابسته را مشخص کنید؟

پاسخ: هسته ← خانه وابسته ی پیشین ← این وابسته ی پسین ← بزرگ

نتیجه: پس وابسته ها پیش یا پس از اسم قرار می گیرند.

از همین رو زبان شناسان وابسته های را به دو گروه تقسیم می کنند.

1- وابسته های پیشین 2- وابسته های پسین

وابسته های پیشین

1. صفت اشاره (مانند: این، آن، همین، همان، چنین، چنان، آن گونه، این گونه و....)

این کتاب، آن دوست، همین خانه، همان مداد، همین ماشین، چنین مردی، چنان کاری

دقت کنید، این کلمات زمانی صفت هستند که همراه اسم به کار روند و گرنه به تنهایی ضمیر هستند.

مثال: برادرم آن را برداشت. در این جا کلمه ی "آن" به یک چیزی که نامش نیامده اشاره دارد، یعنی به جای آن کلمه آمده است و ضمیر نام دارد. ولی اگر بگوئیم "برادرم آن ساعت را برداشت" آن صفت است زیرا همراه یک اسم (ساعت) به کار رفته است.
نکته: هرگاه بعد از واژه های اشاره شده مکث کوتاهی شود، یعنی بتوانیم بعد از آن ها نشانه ی "،" بگذاریم باز واژه ی مورد نظر «ضمیر اشاره» است.

مثال: این، مجید است.

2. صفت پرسشی) هرگاه واژه های « کدام، کدامین، چه، چگونه، چطور، چه جور، چه سان، چه قدر، چه اندازه، چه مقدار، چند، چندم، چندمین، هیچ و...» همراه با اسم بیایند «صفت پرسشی» نامیده می شوند. اما اگر با اسم یا جانشینان آن همراه نباشد «ضمیر پرسشی» هستند.

مثال: کدام کتاب را دوست داری؟ (صفت پرسشی) کدام را دوست داری؟ (ضمیر اشاره)

3. صفت مبهم) هرگاه نشانه های مبهم « هر، همه، هیچ، فلان، چندین، خیلی، کمی، بسیاری، اندکی، قدری، برخی، بعضی، پاره ای، چندان، ...» همراه اسم یا جانشینان اسم ذکر شوند، «صفت مبهم» اند و اگر بدون همراهی اسم و جانشینان اسم ذکر گردند «اسم مبهم» اند.

مثال: همه ی مردم آمدند. همه همراه با اسم است پس ← صفت مبهم

همه، آمدند. همه، همراه با اسم نیست پس ← ضمیر مبهم

نکته: هرگاه « چند، چندین، هیچ » مفهوم پرسشی داشته باشند دیگر نشانه مبهم نیستند و صفت پرسشی به حساب می آیند.

مثال: هیچ عاقلی را می شناسی؟

همچنان که مثلاً کلمه ی " چه " می تواند ضمیر پرسشی یا ضمیر تعجبی باشد. به مثال ها توجه کنید.

چه کتابی خریدی؟ چه، صفت پرسشی است.

چه کتاب زیبایی! چه، صفت تعجبی است.

یعنی در تشخیص این گونه مباحث باید به معنا توجه لازم و کافی کرد.

4. صفت تعجبی) هرگاه واژه های « چه، عجب، چقدر » همراه اسم یا جانشینان اسم باشند «صفت تعجبی» هستند و اگر به تنهایی بیایند، «ضمیر تعجبی» اند.

مثال: چه کار خوبی کردی! چه وابسته ی پیشین و صفت تعجبی است. کار هسته است.

چه کردی! کار هسته است. و به قرینه لفظی حذف شده است. ما در درسی دیگر حذف به قرینه را توضیح خواهیم داد

5. صفت شمارشی)

الف) صفت شمارشی اصلی: هرگاه اعداد یک تا بی نهایت با اسم یا جانشینان اسم همراه گردند، «صفت شمارشی» اصلی اند و اگر به تنهایی بیایند «ضمیر شمارشی» اند

مثال: یک مسلمان نباید دروغ بگوید. یک وابسته پیشین و صفت شمارشی اصلی است.

ب) صفت شمارشی ترتیبی: صفتی است که با لفظ «-مین» یا «-م» همراه است. صفتی که با «_مین» همراه می شود. وابسته پیشین و صفتی که با «-م» همراه می شود وابسته پسین است.

مثال: چهارمین سال تولد برادرم را جشن گرفتیم. سوم وابسته ی پیشین و صفت شمارشی است. سال هسته است. خرداد، ماه سوم سال است. سوم وابسته ی پسین و صفت شمارشی است. ماه هسته است.

6. صفت عالی) همه ی صفت هایی که «ند» ترین «را به دنبال دارند» صفت عالی «هستند»

مثال: دیدن او بزرگ ترین آرزوی من است. بزرگ ترین وابسته ی پیشین و آرزو هسته است.

جزوه ادبیات فارسی - دوره اول دبیرستان - 09126124465

۷. شاخص) عناوین و القاب را می‌گویند که پیش از اسم می‌آیند. شاخص‌هایی هیچ فاصله‌ای در کنار هسته قرار می‌گیرند و خود اسم یا صفت هستند و می‌توانند در جای دیگری هسته گروه اسمی باشند.

مشهورترین شاخص‌ها عبارتند از: آقا، خانم، استاد، حاجی خواهر، برادر، عمو، عمه، خاله، تیمسار، سرلشکر، کدخدا، مهندس، دکتر، امام، شهید و ...

مثال: دکتر احمدی وارد شد. دکتر وابسته‌ی پیشین و شاخص است.

مثال: امام علی (ع) فرمودند. امام وابسته‌ی پیشین و شاخص است.

قواعد هم‌نشینی و وابسته‌های پیشین:

1. نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته در گروه اسمی شاخص است. این وابسته معمولاً با اسم‌های خاص انسان به کار می‌رود مانند: دکتر زرین کوب
2. هم‌نشینی صفت ترتیبی (مین) با ممیز کاربرد اندک دارد مانند: دومین تخته‌قالی به فروش رفت
3. صفت عالی نمی‌تواند با ممیز هم‌نشین شود. مثلاً نمی‌توان گفت: بهترین کیلو پرتقال
4. اگر صفت تعجبی و وابسته‌ی پیشین باشد، هیچ وابسته‌ی پیشین دیگری نمی‌تواند بیاید. مثلاً نمی‌توان گفت چه چهار گل زیبایی
5. صفت مبهم با صفت شمارشی و صفت اشاره هم‌نشین می‌شود. مثال: هر هشت تخته‌قالی به فروش رفت
6. صفت مبهم با صفت پرسشی هم‌نشین نمی‌شود مثلاً نمی‌توان گفت: چند همه کس آمدند
7. صفت اشاره دورترین وابسته پیشین به هسته است. مثال: همین هشت قطعه طلا ارزش فراوانی دارد

وابسته‌های پسین:

1. نشانه‌ی نکره: کتابی خریدم
 2. نشانه‌های جمع: دوستان، کتابها
 3. صفت شمارشی ترتیبی (همراه با پسوند - م): کتاب چهارم
 4. صفت تفضیلی: دوست بهتر
 5. مضاف‌الیه: کتاب درس، دفتر ریاضی
 6. صفت بیانی: کتاب سودمند، دفتر بزرگ
- صفت بیانی دارای انواعی است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:
- الف: فاعلی
- بن مضارع + «ا»: بینا، شنوا، دانا
 - بن مضارع + نده: خورنده، بیننده
 - بن مضارع + «ان»: خندان، دوان،
 - بن ماضی + ه: خورده، شکسته،
- ب: مفعولی
- مصدر + ی: خوردنی، دیدنی
- ج: لیاقت
- د: نسبی
- اسم + ی «نسبت»: زمینی، آسمانی، خاکی، قائم شهری، بروجردی،

قواعد هم‌نشینی و وابسته‌های پسین:

1. نشانه‌ی جمع نزدیک‌ترین وابسته‌ی پسین به هسته است. مثال: کلاس‌های پنجم دبستان تعطیل شدند
2. نشانه‌ی جمع بر پای نکره تقدم دارد. کتاب‌هایی که تازه چاپ شده‌اند

3. وقتی نشانه جمع و یای نکره و صفت بیانی با هم بیایند مضاف الیه نمی تواند بیاید. می گوئیم: دانشجویانی کوشا آمدند. اما نمی گوئیم: دانشجویانی کوشا دانشگاه تهران آمدند

4. اگر یای نکره و صفت بیانی با هم بیایند، یای نکره را می توان پیش یا پس از صفت بیانی آورد. مثال: خوابی ترسناک دیدم. یا: خواب ترسناکی دیدم

5. یای نکره بعد از صفت شمارشی با م می آید. مثال: قرن هفتمی که در باره آن سخن می گوئیم

6. هم نشینی صفت بیانی و صفت شمارشی با م امروز کم کاربرد است. مثال: در چوبی سوم

11-4 بدل و جمله معترضه:

بدل:

بدل اسم یا گروه اسمی است که نام دیگر یا شهرت یا مقام و عنوان یا لقب یا شغل و یا یکی دیگر از خصوصیات اسم قبل از خود را بیان می کند. در واقع بدل برای توضیح یا تاکید اسم قبل از خود می آید. به بیان ساده تر گاهی چون کسی یا چیزی را نام می بریم گمان می کنیم که شنونده احتمال دارد مقصود ما را در نیابد. پس برای واضح تر کردن مقصود خودمان، نام دیگر یا شغل و مقام یا نشانی دیگر اسم را بیان می کنیم. این توضیح اضافی که درباره ی اسم می دهیم «بدل» خوانده می شود.

ویژگی های بدل:

1. بدل و اسم قبل از آن باید در جمله، یک نقش داشته باشند
2. بدل و اسم قبل از آن باید یک چیز یا یک شخص باشند و دو چیز یا دو کس مستقل از هم نباشند
3. بدل از جمله قابل حذف شدن باشد؛ بدون این که به معنی جمله آسیبی برسد
4. اسم قبل از بدل نباید کسره داشته باشد
5. بدل بین دو ویرگول قرار می گیرد

مثال: فردوسی، حماسه سرای بزرگ ایران، سخن را به آسمان علیین برد.
که اگر این مثال را با روش ها یا همان ویژگی های شش گانه ی فوق بررسی کنیم می بینیم که:

1. حماسه سرای بزرگ ایران و فردوسی هر دو در جمله نقش نهادی دارند
2. هر دو یک شخص هستند. یعنی فردوسی همان حماسه سرای بزرگ ایران است و این ها دو شخص مستقل از هم نیستند
3. ما می توانیم بدل (حماسه سرای بزرگ ایران) را از جمله حذف کنیم؛ بدون این که به معنی جمله آسیبی برسد
4. بعد از بدل (حماسه سرای بزرگ ایران) بلافاصله فعل نیامده است
5. اسم قبل از بدل (فردوسی) کسره ندارد
6. بدل (حماسه سرای بزرگ ایران) بین دو ویرگول قرار گرفته است

جمله معترضه:

میان جمله یا جمله معترضه یا بند وابسته عبارت یا جمله ای است که در ضمن جمله اصلی می آید و درباره نهاد جمله توضیح می دهد یا مفهومی آرزویی، اندرزی یا توصیفی را می رساند و حذف آن خللی ایجاد نمی کند. جمله معترضه در مفهوم جمله اصلی اثری ندارد و گاه پس از حرف ربط می آید و گاه به طور مستقل میان دو خط تیره قرار می گیرد.

نمونه:

استادم - که روانش شاد باد - در ادبیات بی نظیر بود.
فداکاری در راه وطن - گرچه به مرگ منتهی شود - افتخار آفرین است.

ویژگی های جمله معترضه:

1. جمله معترضه می تواند دارای هر زمانی باشد.
2. بین دو خط تیره (فاصله) می آید.
3. فعل دارد.

5. روابط واژگانی:

کلمه ها نسبت به هم حالت های مختلفی دارند.

1. مترادف (هم معنی): به کلمه هایی گفته میشود که معنی و مفهوم یکسانی دارند میتوانند به جای یکدیگر از هم استفاده کرد. مانند:
جاهل: نادان - بی عقل / آرمان: امید - آرزو / پروا: ترس - هراس
کهنسال: پیر - سالخورده / دیار: سرزمین - مرزوبوم / تحفه: ارمغان - سوغات
اجر: مزد - پاداش / ثمره: میوه - نتیجه / بدرود: وداع - خدا حافظ

2. کلمات متضاد (مخالف): به کلماتی گفته میشود که از نظر معنی و مفهوم مخالف هم هستند. مانند:
دیر = زود / راست = دروغ / روزانه = شبانه / روشنایی = تاریکی / سیاه = سفید /
گرم = سرد / ناشناخته = آشنا / بیگانه = آشنا / ویران = آباد / کم = زیاد

3. کلمات متشابه: به کلماتی میگویند که از نظر تلفظ یکسان هستند اما از نظر معنی و شکل املائی باهم فرق دارند. مانند:
خوار: کم ارزش خار = تیغ گل یا خاشاک

4. کلمات هم خانواده: به کلماتی میگویند که از یک ریشه گرفته شده باشند و حرف های اصلی آن کلمه در کلمه های هم خانواده اش پشت سر هم بیاید. مانند: (تحمل - حمل - حامل) یا (عجله - عجل - تعجیل)

* کلمات هم خانواده در عربی از نظر معنی به هم نزدیک هستند و در بیش تر مواقع سه حرف مشترک دارند:
حفظ، حافظ، محافظ و محافظت / نظم، ناظم، منظم و تنظیم / عجیب و عجایب، تعجب
عدل، عادل و عدالت / ضعیف، ضعف و ضعفا / ضعیف، ضعف و ضعفا / غروب، غرب و مغرب

* کلمات هم خانواده در فارسی:

ملاک هم خانواده بودن در فارسی بن ماضی و مضارع است.
کلمه هایی که بن ماضی و مضارع یکسانی داشته باشند با هم هم خانواده هستند. مانند:
دانش - دانا - دانشمند - دانا و نکته دان

* بعضی از هم خانواده ها در زبان فارسی بن فعلی ندارند. مانند:

گل زار - گلستان - گل خو - گلدان - گلنوش - و گل رخ
هنرور - هنرمند - هنر دوست - هنری و باهنر

پیروز و سربلند باشید - مهدیزاده

جزوه ادبیات فارسی - دوره اول دبیرستان - 09126124465